

## مغالطات

### فصل 6 از کتاب: هنر استدلال همراه با منطق نمادین (The Art of Reasoning with Symbolic Logic)

نوشته دیوید کلی

ترجمه با اندکی تغییر امیر غلامی

[www.secularismforiran.com](http://www.secularismforiran.com)

در این فصل مفهوم استحکام منطقی را بررسی می‌کنیم: یعنی درجه‌ی حمایتی که مقدمات از یک نتیجه به عمل می‌آورند. در این فصل مطالعه‌ی استحکام منطقی را با بررسی طبقه‌ای از برهانها ادامه می‌دهیم که مغالطات خوانده می‌شوند. مغالطات برهان‌هایی چنان ضعیف هستند که مقدمات آنها اصلاً نتیجه‌شان را پشتیبانی نمی‌کنند. به یک معنا، ما در سراسر این کتاب به دنبال مغالطات هستیم. با مطالعه‌ی هر قسم برهان، و آموختن قواعد مناسب ارزیابی استحکام منطقی آن، به دنبال برهان‌های غلطی نیز خواهیم بود که ناقض آن قواعد هستند. اما در ابتدا باید یک طبقه‌ی خاص از مغالطات را ملاحظه کنیم.

این طبقه از مغالطات، آنهایی هستند که در گفتگوها و بحث‌های روزمره مکرراً با آنها مواجه می‌شویم. گاهی آنها را مغالطات/ارتباط می‌خوانند، زیرا مقدمات آنها به صدق نتیجه‌شان نامربوط اند اما با دید سطحی پذیرفتنی می‌نمایند. برای شخص ناآگاه، چنین می‌نماید که مقدمات برهان به نتیجه مربوط هستند. به همین خاطر است که مردم مکرراً مرتکب این مغالطات می‌شوند. به دو دلیل این موارد را اکنون بررسی می‌کنیم. نخست این که به شما کمک کنیم تا در اندیشه‌تان از آنها اجتناب کنید، و بتوانید هنگامی که در بحثی علیه شما به کار گرفته شوند، آنها را تشخیص دهید. آگاهی آمادگی می‌آورد. دلیل دوم این است که فهم اینکه چرا این الگوهای برهان غلط اندازند، در فهم سرشت استدلال خوب به شما کمک خواهد کرد. هر مرض جدیدی که پزشکان کشف می‌کنند، آنان را از سرشت سلامتی آگاه‌تر می‌سازد، همین‌مطلب در منطق نیز صادق است.

نباید مغالطاتی را که در این فصل بررسی می‌کنیم، فهرست کاملی انگاشت. انواع استدلال بد، بسی پرشمارتر از اینهاست. من تنها مغالطاتی را ذکر کرده‌ام که بیش از همه ممکن است در بحث‌های روزمره با آنها مواجه شوید، و نشانگر نکاتی در مورد سرشت استدلال خوب هستند. بخش اول به مغالطاتی می‌پردازد که مشتعل بر اندیشه‌ی ذهنی (سوبژکتیو) اند. بخش دوم مغالطاتی را پوشش می‌دهد که هنگام اتکا به مرجعیت دیگری یا انکار صحت گفته‌ی او رخ می‌دهند. و بخش سوم به مغالطات در ساختار منطقی می‌پردازد. منطق دانان قرون وسطا بسیاری از این مغالطات را شناسایی و نامگذاری کرده‌اند، و لذا دارای نام‌های لاتین هستند. در موارد معدودی، نام‌های لاتینی جزو واژگان روزمره‌ی انگلیسی‌زبانان درآمده‌اند. در دیگر موارد نام‌های لاتین رایج نیست، و آنها را در پرانتز ذکر کرده‌ام.

---

مغالطات ذهنیت گرایانه

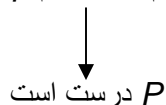
---

فضیلت اصلی استدلال، عینیت است. عینیت یعنی تعهد به اندیشیدن بر طبق واقعیت‌ها و تعبیر منطقی آنها، بدون تعصب یا پیش‌داوری. مغالطاتی که در این بخش بررسی می‌کنیم، برپایه‌ی گونه‌ای نقض عینیت هستند.

## ذهنیت‌گرایی (سوژکتیویسم)

نخستین و سراسر تری تخطی از عینیت، مغالطه‌ی ذهنیت‌گرایی است. این مغالطه وقتی پیش می‌آید که برآن باشیم چیزی درست است، زیرا باور داریم یا می‌خواهیم که درست باشد. پس اگر  $p$  گزاره‌ی مورد بحث باشد، ذهنیت‌گرایی چنین شکلی دارد:

من باور دارم/می‌خواهم  $p$  درست باشد



در برهانی از این قسم، یک حالت ذهنی – صرف این واقعیت که ما باور یا میلی داریم به عنوان شاهده‌ی بر صدق یک گزاره گرفته می‌شود. می‌توانیم خطای این برهان را با تشخیص مقدمه‌ی ضمنی آن دریابیم. برای قوی‌تر ساختن چنین برهانی، باید این مقدمه را پذیرفت که هرآنچه که من باور دارم یا می‌خواهم درست است. یعنی ذهنیت‌گرایی به طور ضمنی فرض می‌گیرد که ما خطا نپذیر هستیم. اما مسلم است که چنین نیست. اندیشه‌ها و احساساتی که در ذهن داریم می‌توانند منطبق بر واقعیت باشند یا نباشند. به همین خاطر است که به یک روش منطقی برای کشف اینکه آیا اندیشه‌هایمان درست هستند یا نه نیاز داریم؛ به همین خاطر است که عینیت یک فضیلت درجه اول است.

این حقیقت که افراد اظهارات‌شان را با "فکر می‌کنم" یا "احساس می‌کنم" آغاز می‌کنند، ضرورتاً به معنای ذهنیت‌گرایی نیست. این طریق متداول بیان نظرات است، و با این تکیه کلام‌ها نیز می‌توان برهانی کاملاً عینی ارائه داد. اظهارات درباره‌ی اندیشه‌ها و احساسات هم ضرورتاً سوژکتیو نیستند. فرض کنید من می‌گویم احساسی را که در مورد یک دوست دارم تشخیص دهم؛ می‌گویم تصمیم بگیرم که آیا این عاطفه، احساس نفرت است یا عصبانیتی موجه. روند اندیشه‌ی من می‌تواند ذهنی یا عینی باشد: اگر شواهد را بپذیرم، عینی است؛ و اگر صرفاً بدین خاطر که نمی‌توانم بپذیرم که نفرت می‌ورزم، تصمیم بگیرم که احساس عصبانیت موجه است، ذهنی است. به بیان دیگر، ذهنیت‌گرایی ربطی به این ندارد که بیان یا نتیجه، درباره‌ی چیست بلکه به شواهد مورد استفاده برای حمایت از نتیجه بستگی دارد. شخص تنها هنگامی مرتکب این مغالطه می‌شود که صرف داشتن باور یا احساسی را دلیل بر درستی آن بداند.

بعید است که تاکنون با کسی مواجه شده باشید که به شکل سراسر استی که در دیاکرام بالا آمده مرتکب مغالطه‌ی ذهنیت‌گرایی شود. این مغالطه، و اغلب مغالطات دیگر، به شکل ناب و آشکاری که در کتاب‌های درسی بیان می‌شوند، رسواتر از آنند که کسی مرتکب‌شان شود. در زندگی واقعی، مغالطات شکل‌های ظریف‌تر و پوشیده‌تری می‌یابند. این هم چند مثال:

"فردا درباره‌اش فکر می‌کنم"، نقل قولی است از اسکارلت اوهارا در رمان *برباد رفته*. این روشی برای برخورد با وقایع ناخوشایند است. نکته، البته این جاست که فردا هرگز فرا نمی‌رسد؛ او صرفاً، با این فرض ضمنی که با فراموش کردن وقایع، از هستی ساقط می‌شوند، آنها را از ذهن‌اش می‌راند. ذهنیت‌گرایی فقط شیوه‌ای برای گزیندن نتایج بر مبنای ذهنی نیست بلکه همچنین – و چه بسا در اغلب موارد – شیوه‌ای برای گریختن از نتایج، با انکار باور به آنهاست. برخی از مردم در نادیده گرفتن آنچه که نمی‌خواهند ببینند مهارتی شگرف دارند، و اغلب ما گهگاه به این شیوه متوسل می‌شویم. اگر این شیوه را به قالب کلمات درآوریم چنین می‌شود "نمی‌خواهم  $p$  را بپذیرم، پس  $p$  درست نیست." این است ذهنیت‌گرایی.

"من با این عقیده بار آمده ام که X". این عبارت معمولاً هنگامی ابراز می شود که عقاید بنیادی شخص به چالش گرفته شده باشند. برای مثال، ممکن است کسی در بحث از رابطه ی جنسی پیش از ازدواج، در جواب برهانی به نفع آن بگوید "خوب، من با این باور بزرگ شده ام که این جور رابطه غلط است." این واقعیت که کسی با عقیده ای بار آمده است می تواند تبیین کند که چگونه به آن عقیده رسیده است، اما تبیین نمی کند که چرا شخص باید آن عقیده را بپذیرد؛ هیچ دلیلی به دست نمی دهد که آن عقیده درست است. تنها بر این ادعا تأکید می کند که شخص باوری دارد؛ و لذا قسمی ذهنیت گرایی است. این بدان معنا نیست که اگر برهانی را علیه یک اعتقادتان شنیدید، نتوانستید فوراً آن را پاسخ گوید، و با این حال آن اعتقاد را رها نکردید، شخص نابخردی هستید. بسیاری از باورهای ما – به ویژه در موارد اساسی مانند دین، اخلاق و سیاست – حاصل عمری تجربه و تأمل اند. ما همیشه نمی توانیم آن تجارب و تأملات را فوراً به قالب کلمات درآوریم، و نباید یک باور مستقر را برپایه ی یک برهان ناقص آن رها کنیم. اما از آن برهان های ناقص هم نباید چشم پوشید. بی اعتنایی به برهان های ناقص، با توسل بر اینکه واریسی نکردن اعتقادات مان آسان تر یا بی خطر تر است، قسمی ذهنیت گرایی است.

"ممکن است این دیدگاه برای شما درست باشد، اما برای من درست نیست." فرض کنید دو نفر درباره ی منشاء زیست شناختی نوع انسان بحث می کنند. امین استدلال می کند که نوع ما ثمره ی تکامل است؛ مهدی که آفرینش گراست می گوید "خوب، ممکن است این برای تو درست باشد، اما برای من درست نیست." منظور مهدی از اینکه می گوید چیزی برای او درست نیست (یا هست)، چیست؟ شاید منظور مهدی این باشد که او آن را قبول ندارد (یا دارد). در این مثال، منظور او این می شود که: ممکن است تو به تکامل باور داشته باشی، اما من باور ندارم. در اینجا مغالطه ای در کار نیست، او تنها مشخص کرده که اختلاف نظری وجود دارد، بدون اینکه ادعا کند که حق با کدام طرف است. اما در این صورت او باید این مطلب را مستقیماً اظهار کند، و مفهوم درستی را پیش نکشد. معمولاً پیش کشیدن مفهوم درستی به منظور دادن وجهه ای عینی به یک باور است، بدون ارائه ی هیچ شاهی به نفع آن، یا منظور لاپوشانی یک اختلاف نظر با گفتن این است که هر دو طرف حق دارند، گرچه مدعاهایشان نقیض هم است و نمی شود هر دو درست باشند. در این مورد، مفهوم اینکه چیزی "برای من درست است" حاوی یک مولفه ی ذهنیت گراست: به صرف اینکه شخص به گزاره ای باور دارد، به آن گزاره موقعیت عینی اعطا می کند. در این حالت، دست کم، باید گوش به زنگ بروز یک مغالطه بود.

## توسل به اکثریت

یک مقاله ی روزنامه از مخالفت کلیسای کاتولیک با کنترل موالید چنین انتقاد می کند که "نظرسنجی نشان می دهد که 90 درصد کاتولیک ها دیگر کنترل موالید را گناه نمی دانند." [لارنس لدر، "طرح کنترل خانوار"، ضمیمه ی نیویورک تایمز، 12 دسامبر، 1985] مولف که مدافع کنترل موالید است، برای حمایت از عقیده اش به نظر اکثریت متوسل می شود. توسل به اکثریت اساساً به همان دلیل مغالطه است که ذهنیت گرایی مغالطه محسوب می شود. برهان توسل به اکثریت به این شکل است:

اکثریت (مردم، ملت، غیره) باور دارند که  $p$

↓  
 $p$  درست است

در این مورد، حالت ذهنی عده ی زیادی از مردم، و نه تنها یک نفر، به عنوان شاهی بر درستی یک گزاره گرفته شده است. اما این برهان نیز ذهنیت گراست – و لذا مغالطه است. باز هم با تشخیص فرض ضمنی چنین برهانی می توانیم ببینیم که چرا چنین است: به طور ضمنی فرض شده که هرچه که اکثریت باور داشته باشند درست است، درست است. مسلماً نظر اکثریت خطاناپذیر نیست. در زمان های مختلف، اکثریت باور داشتند که زمین مسطح است، که حمام کردن غیر بهداشتی است، که برخی زنان جادوگر اند و باید سوزانده شوند.

ارتکاب مغالطه‌ی توسل به اکثریت هنگامی است که کسی باوری را به صرف این که تعداد زیادی از مردم آن را می‌پذیرند (فارغ از اینکه آن مردم در اکثریت باشند یا خیر)، بپذیرد. چه بسا این مغالطه در عرصه‌ی سیاست بیش از هر جای دیگری بروز کند. یک روایت از این مغالطه، برهان سنت است – مانند اینکه "من مخالف نظام بهداشت و درمان عمومی هستم، چون با سنت ما که در آن بهداشت و طبابت خصوصی است در تضاد است." گفتن اینکه اصل یا سیاست، سنتی است صرفاً بدان معناست که پیشینیان ما وسیعاً آن را پذیرفته بودند، و صرف اینکه آنها آن را پذیرفته بودند ثابت نمی‌کند که درست باشد. یک روایت دیگر از این مغالطه را می‌توان برهان "موج آینده" نامید – مانند اینکه: "همه‌ی ملل پیشرفته‌ی دیگر یک برنامه‌ی دولتی بهداشت و درمان دارند؛ ایالات متحده هم باید نظام منسوخ درمان خصوصی را کنار نهد." گفتن اینکه اصل یا سیاستی موج آینده است صرفاً بدان معناست که بسیاری از مردم یا کشورها تا کنون آن را پذیرفته‌اند؛ پس توسل به ترجیح آنها برای پشتیبانی از آن اصل یا سیاست همچنان توسل به اکثریت است. تنها فرق میان این برهان‌های متفاوت آن است که به اکثریت‌های متفاوتی توسل می‌شوند.

این واقعیت که توسط به اکثریت مغالطه‌آمیز است بدان معنا نیست که باید نظر اکثریت را نادیده بگیریم. عینیت مستلزم آمادگی لحاظ کردن نظرات دیگران است. ممکن است به دلیل درستی یک اصل یا سیاست باشد که عده‌ی زیادی از مردم آن را پذیرفته‌اند. بررسی این احتمال مسلماً مفید است. با این حال، هنگام این بررسی باید به دنبال شواهد عینی باشیم؛ صرف مقبولیت کفایت نمی‌کند. به علاوه، در یک دموکراسی، تصمیمات سیاسی معینی توسط رأی عموم اتخاذ می‌شوند. این وضع مغالطه‌آمیز نیست. اما حتی در این زمینه نیز، اکثریت مصون از خطا نیست. پشتیبانی اکثریت از یک سیاست ثابت نمی‌کند که آن سیاست به طور عینی درست است. نکته‌ای که باید به خاطر داشت این است که ارتکاب مغالطه‌ی توسل به اکثریت فقط و فقط هنگامی صورت می‌گیرد که مقبولیت گزاره‌ای در نظر مردم به عنوان شواهدی بر درستی آن گزاره گرفته شود.

## توسل به عواطف

این مغالطه هنگامی رخ می‌دهد که برای واداشتن کسی به قبول یک نتیجه، به جای شواهد به عواطف او توسل شود. کسی که مرتکب این مغالطه می‌شود امیدوار است که شنونده‌اش باوری را برپایه‌ی احساساتی بپذیرد که با آن باور همراه می‌سازد. احساساتی مانند خشم، عداوت، ترس، افسوس، معصیت، یا هر چیز دیگر. در عمل، او امیدوار است که مخاطبان‌اش مرتکب مغالطه‌ی ذهنیت‌گرایی شوند. توسط به عواطف می‌تواند کاملاً صریح باشد. در انتخابات ریاست جمهوری سال 1964 آمریکا، شعار حامیان بری گلدواتر این بود که "در دلتان می‌دانید که حق با اوست!". اما اغلب، توسل به عواطف چنین صریح نیست. ممکن است مانند تبلیغات و سخنرانی‌های پرشور و شرر سیاسی، به بیانی بلاغی باشد که آکنده از مضامین عاطفی است. در حقیقت، منطق‌یون قرون وسطا این مغالطه را *argumentum ad populum* – توسل به توده – نام نهاده بودند زیرا یکی از آشکارترین نمونه‌های آن "عوام فریبی" های مرسوم خطیبان است. همچنین این مغالطه می‌تواند به شکل تصویری باشد که دارای بار عاطفی قوی است. برای مثال، در تلویزیون این مغالطه را نه تنها در آگهی‌ها، بلکه در اخبار و برنامه‌های مستند نیز می‌بینید که از تصاویر برای مسحور کردن بیننده استفاده می‌کنند.

بلاغت و دیگر ابزارهای تحریک عاطفی فی‌نفسه مغالطه‌آمیز نیستند. اگر برهانی منطقی برای پشتیبانی از یک نتیجه داشته باشید، هیچ اشکالی ندارد که آن را به گونه‌ای بیان کنید که مخاطبان‌تان علاوه بر خرد، با احساس‌شان نیز آن را بپذیرند. نویسندگان و سخنوران خبره، منطق و بلاغت را توأم می‌کنند تا دقیقاً همین اثر حاصل شود. حتی در آگهی‌های تجاری نیز ایجاد کشش عاطفی برای خرید یک محصول می‌تواند با حسن نیت عقلانی همراه باشد. مغالطه‌ی عواطف تنها هنگامی رخ می‌دهد که بلاغت *جانشین* منطق شود، یعنی هنگامی که قصد این باشد که مخاطب به جای خرد، برپایه‌ی عواطفش داوری کند.

چگونه می‌توانیم وجود چنین قصدی را تشخیص دهیم؟ یک آزمون خوب، برگرداندن برهان به بیانی غیرعاطفی است. اگر برگردان برهان، شکاف بزرگی میان مقدمات و نتیجه باقی‌گزارد، آنگاه دلیلی داریم که مشکوک باشیم که مقصود از بیان عاطفی (یا تصویر، بسته به موقعیت) مقاعد کردن ناخردانه‌ی مخاطب بوده است. بگذارید این آزمون را بر چند مثال اعمال کنیم.

## مارتین لوترکینگ در یک سخنرانی مشهور گفت:

من رویای آن روزی را در سردارم که این ملت بپاخیزد و مطابق این عقیده زندگی کند: " ما بر آنیم که این حقایق بدیهی اند - که همه ی مردم برابر خلق شده اند\*... من رویای آن روزی را در سر دارم که حتی ایالت میسی سی پی ، این ایالت بایر تقنیده در کوره ی بیداد و ستم، به واحه ی آزادی و داد بدل گردد. من رویای روزی را در سر دارم که چهار کودک ام در کشوری زندگی کنند که نه بر پایه ی رنگ پوست شان، بلکه بر پایه ی محتوای شخصیت شان درباره ی آنها داوری شود. [نقل از بگنارید ترومیت بخواند، نوشته ی استفن بی. اوتس]

این قطعه مسلماً به عواطف متوسل می شود. اما مغالطه آمیز نیست، زیرا کینگ بر هانی منطقی نیز ارائه می کند. به بیان بی طرفانه، این قطعه می گوید: " آمریکا بر پایه ی این اصل بنا نهاده شده که همه ی مردمان برابر خلق شده اند. این بدان معناست که نباید بر پایه ی رنگ پوست مردم، که موروثی است، درباره شان قضاوت کرد، بلکه قضاوت باید بر پایه ی ویژگی های کیفی مردم ("محتوای شخصیت شان") باشد. برای سازگاری با این اصل، باید در آمریکا به شیوه ی مشابهی با سیاهپوستان و سفیدپوستان رفتار شود. " ابزارهای عاطفی سخنرانی کینگ-- توصیف میسی سی پی به عنوان "ایالت بایر"، اشاره اش به کودکان اش - جایگزین یا رقیب برهان او نیستند. برعکس، معنای آن اصول انتزاعی را انضمامی تر، روشن تر، و قوی تر می سازند.

حال، بر خلاف این قطعه، بخشی از اعلامیه ای را ملاحظه کنیم که علیه جنگ اتمی نگاشته شده:

با ساخته شدن هر موشک، خطر کشتار هسته ای فزونی می یابد. عاقبت امر را که می نگریم، کودکان نحیف مان را می بینم که در میان های زیانه های آتش گرفتاراند، سان فرانسیسکو تلی از آهن پاره های گداخته است؛ لابه ی ترکیدن سرخ رگ هایشان را می شنوی. و آنگاه فاتحان فرا می رسند: بی شمار موشان گرز و لشکر سوسک ها .

نتیجه ی مولف در جمله ی اول بیان شده است؛ او معتقد است که ما با افزایش تعداد موشک ها خطر جنگ اتمی را افزایش می دهیم. این موضع بحث برانگیزی است؛ برخی محاجه خواهند کرد که افزایش موشک های دفاعی خطر جنگ را کاهش می دهد. پس مولف از ما می خواهد که سیاست تکثیر سلاح های اتمی را نپذیریم. اما برهان اش چیست؟ اگر باقی عبارت را به زبان بی طرفانه برگردانیم، فقط می گوید که جنگ اتمی خیلی مصیبت بار خواهد بود. پس برهان او چنین است:

جنگ اتمی بسیار مصیبت بار خواهد بود



سیاست تکثیر سلاح های اتمی اشتباه است

این برهان بی نهایت ضعیف است؛ شکاف میان مقدمه و نتیجه وسیع است. این حقیقت که جنگ اتمی بسیار مصیبت بار خواهد بود به ما نمی گوید که چگونه از آن اجتناب کنیم. اما مولف این شکاف منطقی را با توصیف تصویری از سان فرانسیسکو در پی بمباران اتمی می پوشاند. او در اینجا بلاغت را به کار می گیرد تا با تحریک عواطف مان، ما را تشخیص ضعیف برهان اش باز دارد، و لذا موضع اش را با ابزاری غیرمنطقی بپذیراند.

## توسل به زور (Argumentum ad Baculum)

زمانی جوزف آدیسون، مقاله نویس قرن هجدهمی، نوشت:

یک طریق اثبات براهین ... این است که دولت ها یا گروه ها هر یک صد هزار مباحثه گر را در سوی خود گرد می آورند، و آنها طرف دیگر را با ضربت شمشیر متقاعد می کنند. روزگاری پادشاهی چنان به قوت این شیوه ی استدلال خود

\* این جمله نقل قولی از بیانیه ی استقلال آمریکا است. م

تعبیر آدیسون طعنه آمیز است: استفاده از زور نوعی استدلال نیست، بلکه در حقیقت برنهادی استدلال است. تهدید، برهان نیست، گسیل یک دسته چماقدار یک استدلال نیست (Baculum در لاتین به معنای چماق زدن است). اگر من با تهدید شما را وادارم چیزی را بپذیرید، دلیلی به شما نداده ام که بپذیرید آن چیز درست است؛ شما را ترسانده ام تا فکر کنید که آن درست است، یا دست کم بگویند که چنین فکر می کنید. از این جهت، توسط به زور را می توان گونه ای از توسل به عواطف دانست.

کاملاً ممکن است که توسل به زور، با اجبار مستقیم باشد. برای مثال، هنگامی که دولتی به سانسور می پردازد، برای منع بیان ایده هایی معین، و اجبار توافق با ایده هایی دیگر مستقیماً از زور استفاده می کند. هدف از اعمال این کنترل بیان، تأثیر نهادن بر باورهای مردم است. اما این مغالطه لزوماً شامل توسل به زور فیزیکی یا خشونت نیست. هر کجا که تهدیدی اعمال شود، این مغالطه بروز می کند؛ و چه بسا تهدیدهای غیر فیزیکی شایع تر از تهدیدات فیزیکی باشند. والدینی که تهدید می کنند که اگر فرزندشان از عقاید مذهبی آنها پیروی نکند، او را عاق می کنند، معلمی که شاگرد مخالف خوانی را با نمرات بد تهدید می کند، کسی که رفیق اش را با تهدید به قطع رابطه به قبول باوری "وامی دارد" - همگی گونه هایی از این مغالطه اند. چنان که این مثال ها نشان می دهند، این مغالطه معمولاً به قصد همنا کردن باورها انجام می گیرد، و جامعه شیوه های غیر فیزیکی بسیاری برای ارباب دارد تا فرد را به پذیرش دیدگاه های مألوف خود وادارد. ممکن است دگراندیش به ریشخند گرفته شود، با تقبیح اخلاقی مذمت شود ("فقط یک خوک/اینطور فکر می کند.")، یا به او گفته شود که "دیگر از ما نیستی"، و الی آخر. ارباب از هر قسمی که باشد، جایگزین منطق می شود تا وادار سازد، پس کمتر از اعمال بالفعل زور مغالطه نیست.

## آزمون تمرینی

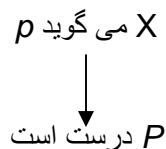
هر یک از عبارات زیر مرتکب یکی از مغالطاتی می شوند که در این بخش ذکر شده است: ذهنیت گرای، توسل به اکثریت، توسل به عواطف، یا توسل به زور. در هر مورد نوع مغالطه را مشخص کنید.

1. قاعده ی طلایی\*، یک اصل استوار اخلاقی است، زیرا در همه ی نظام های اخلاقی پذیرفته شده است.
2. واردات، اقتصاد ما را تباہ می کند و کارگران مان را به خاک سیاه می نشانند. پیش از اینکه پول تان را صرف خرید دوو کنید، به آن کارگر ایران خودرو فکر کنید که ممکن است فردا بچه هایش گرسنه بمانند. پیش از اینکه چکمه های ایتالیایی بخرید، از خود بپرسید آیا یک ذره تجمل می ارزد که کفایتی در اصفهان، کسی که یک عمر کوشیده شرافتمندانه زندگی کند، شغل اش را از دست دهد.
3. شما می توانید هر قدر خواستید استدلال کنید که دموکراسی تنها شیوه ی کنترل حقیقی مردم بر سرنوشت شان است، اما من آن را به چیزی نمی گیرم. من با این اعتقاد بارآمده ام که دموکراسی مایه ی فساد و تباہی است.
4. موثرترین شیوه ی افزایش عایدی دولت افزایش مالیات بردرآمد شرکت هاست، چون نظرسنجی ها حاکی از پذیرش گسترده ی این مطلب هستند.
5. معلم به شاگرد: "... بالاخره، برای تجدید نظر در دیدگاه ات، به خاطر داشته باش که کی نمره ی امتحان ات را تعیین می کند."
6. "خوب، برو باهات از دواج کن. چرا باید نگران باشی که دل مادرت می شکند؟ فکر کنم تو او را بیشتر از من دوست داری—اما به من چه؟ من کی هستم که اعتراض کنم؟ من فقط مادرت هستم. من فقط بیست سال زحمت کشیده ام تا تو زوج دلخواه ات را پیدا کنی، و حالا می توانی بروی پیش این گل پسر..."

\* فرمان "با دیگران چنان رفتار کن که می خواهی با تو رفتار شود"، که در تورات و انجیل درج شده است.

در ابتدای فصل 5 ملاحظه کردیم که بخش عمده ی معرفت ما متکی بر دیگران است. اغلب ما معرفت دست اولی از شواهد مؤید نظریه ی نسبیت، شکل دی.ان.ای، و رابطه ی میان سیگار کشیدن و سرطان در دست نداریم؛ ما این موارد و دیگر باورهای علمی را بدان خاطر می پذیریم که مرجعیت متخصصان را در زمینه های مختلف قبول داریم. آگاهی ما از رخداد های تاریخی عمدتاً حاصل اسناد و خاطرات باقی مانده از گذشتگان است. درباره ی رخدادهای کنونی هم از خواندن نشریات، که حاصل کار روزنامه نگاران هستند، اطلاع می یابیم. دادگاه ها متکی بر گواهی شاهدان عینی و متخصصان امر هستند. در حقیقت، می توانیم مفهوم حقوقی گواهی شاهدان را بسط دهیم تا همه ی این موارد را بپوشاند.

ارزش هر یک از این گواهی ها، بستگی به اعتبار شاهد دارد. هنگامی که نتیجه ای را برپایه ی گواهی کسی می پذیریم، استدلال مان را می توان چنین نشان داد:



اگر قرار باشد چنین برهانی استحکام منطقی داشته باشد، باید دو فرض در مورد آن درست باشد. نخست اینکه،  $X$  باید آنچه را که در مورد اش سخن می گوید بداند؛ او باید صلاحیت سخن گفتن در مورد آن موضوع را داشته باشد. اگر  $p$  گزاره ای از یک حیطه ی تخصصی باشد، آنگاه  $X$  باید در آن حیطه تبحری داشته باشد. اگر بیان یک رخداد باشد،  $X$  باید در موقعیتی باشد که بداند چه اتفاقی افتاده است. دوم اینکه،  $X$  باید آنچه را که می داند صادقانه و عینی، بدون تعصب، تحریف، یا جرح و تعدیل بیان کند. به بیان دیگر،  $X$  باید کسی باشد که حقیقت را می داند و آن را می گوید. هر دوی این شروط برای اعتبار گواهی ضروری هستند. در حالت ایده آل، باید دلیلی ایجابی داشته باشیم که فکر کنیم  $X$  صالح و عینی است. دست کم، نباید هیچ دلیل ایجابی ای بر عدم صلاحیت، یا غیرعینیت او داشته باشیم.

در این بخش، به دو مغالطه ای می پردازیم که شامل سوءاستفاده از معیارهای اعتبار هستند.

### توسل به مرجعیت (Argumentum ad Verecundiam)

مرجع کسی است که کلام اش نافذ است، کسی که به خاطر تخصص در حیطه ای از معرفت، مانند حقوق، علم، یا پزشکی مرجعیت دارد. اگر مراجع شرایط اعتبار را برآورده کنند، اتکا به گواهی شان کاملاً مناسب است. اما اگر آن شرایط را برنیاورند، توسل به مرجعیت مغالطه آمیز است.

شرط نخست این است که آن مرجع مفروض، صالح باشد—در موضوع مورد نظر متخصص باشد. این شرط معمولاً هنگامی نقض می شود که مردم خارج از حیطه ی تخصص شان اظهار نظر کنند. برای مثال، در تبلیغات تجاری اغلب از تأیید چهره های معروف استفاده می شود. یک فوتبالیست مشهور، آب پرتقال مورد علاقه اش را تحسین می کند، یک هنرپیشه ی سینما، کولر مطلوبش را تبلیغ می کند. اگر نقش ستاره ها تنها افزودن شکوه و جلال محصول باشد، هیچ مغالطه ای در کار نیست، زیرا هیچ کوششی برای عرضه ی یک استدلال منطقی نشده است. اما معمولاً مقصود تبلیغ کنندگان این است که شما را متقاعد کنند که آن محصول خوب است، زیرا کسی که برایش احترام قائلید چنین می گوید. مغالطه در اینجاست. نه مهارت در زمین فوتبال

هیچ ربطی به تشخیص خوشمزگی آب پرتقال دارد، و نه توان بازیگری درباره ی کولر تخصصی ایجاد می کند. همین مغالطه هنگامی نیز رخ می دهد که در یک بحث سیاسی، نظر یک دانشمند، یا یک خواننده ی راک، یا یک تاجر برجسته ذکر شود. هنگامی که مردم متخصص یا مجرب در حیطه ای ورای تخصص شان سخن می گویند، نظرشان هیچ وزنی بیش از نظر یک آدم عادی ندارد. اما نکته ی دیگری هم در مورد فرض صلاحیت هست که کمتر واضح است.

اغلب پیش می آید که متخصصان اختلاف نظر دارند. یک روانپزشک می گوید که جنایتکاری دیوانه است، دیگری می گوید در کمال صحت عقل است. یک اقتصاددان می گوید که تغییرات معینی در قانون مالیات ها به بیکاری دامن می زند، دیگری می گوید این تغییرات اشتغال زاست. در گستره ی وسیعی از مسائل – از ایمنی نیروگاه های اتمی گرفته تا دلایل یک عفونت، تا ریشه های تاریخی سرمایه داری – میان متخصصان اختلاف نظر وجود دارد. در این شرایط چه باید کرد؟ نخست اینکه، باید اطمینان حاصل کنیم که طرف های بحث، مراجعی ذی صلاح هستند، و نه "متخصصان"ی خودخوانده. اگر آنها مراجع هستند، باید هشیار باشیم. ممکن است یک گروه از متخصصان عینا بر حق باشند و بتوانند نظرشان را ثابت کنند، و مخالفان شان کاملا برخط باشند. اما ما، به عنوان آدم عادی، در موقعیتی نیستیم که میان شان داوری کنیم—در غیر این صورت ناچار نبودیم در حلقه ی نخست به متخصصان متکی باشیم. هنگامی که موضوع نزد متخصصان نیز بحث برانگیز باقی بماند، ما نمی دانیم که کدام یک شرط صلاحیت را برآورده می کنند، و هر برهانی که تنها با توسل به یک گروه از مراجع باشد مغالطه آمیز است. ما باید هر دو طرف مجادله را در نظر داشته باشیم، و خودمان به نتیجه ای برسیم.

شرط دوم اعتبار این است که مرجع مفروض، عینی باشد. مثلا، از آنجا که چهره های مشهور پول می گیرند تا در تبلیغات حاضر شوند، انگیزه ی آشکاری برای تحسین آن محصول دارند، فارغ از اینکه خودشان در مورد آن چه فکر می کنند. در حالت عمومی، این شرط هنگامی نقض می شود که یک متخصص درباره ی موضوعی تعلق خاطر یا نفع معینی داشته باشد—حتی اگر این موضوع در حیطه ی تخصصی اش باشد. خود متخصصان این خطر را تشخیص می دهند: پزشکان اعضای خانواده شان را جراحی نمی کنند؛ و وکیل ها می گویند وکیلی که در دادگاه از خودش دفاع کند، احمقی را جای موکل نشانده.

سنجش عینیت اما، بسیار دشوار است. برای مثال، برای پوشش رسانه ای خطرات تکنولوژیک، مانند نیروگاه های اتمی یا تصادفات شیمیایی، بسیار بیشتر بر منابع دولتی تکیه می کنند، تا صنعتگران\*. دلیل گزارشگر این است که متخصصان صنعت نفع آشکاری در کم اهمیت جلوه دادن خطراتی دارند که شرکت متبوع شان ایجاد می کند. اما منتقدان این رویه نیز می گویند، متخصصان دولتی نیز نفع آشکاری در اغراق درباره ی این خطرات دارند، زیرا این رویکرد، حمایت از اقدامات دولت را افزایش می دهد، و لذا ایمنی شغلی آنها را بالا می برد.

مشکل اینجاست که با تخیل کافی، و کلبی مسلکی کافی، می توانیم دلایلی برای چون و چرا کردن در عینیت هر کسی بیابیم. اما اگر این رویه ی افراطی را پیشه کنیم، مزیت برخورداری از نظرات متخصصان زمینه های مختلف را از دست می دهیم؛ یعنی مزیت همکاری در کسب معرفت را از دست می دهیم. تقسیم کار شناختی، مانند هر قرارداد اجتماعی دیگر، مستلزم قدری اعتماد متقابل است. پس بخردانه تر آن است که فرض کنیم یک متخصص بی غرض است، مگر اینکه خلاف اش ثابت شود—یعنی فرض کنیم عینی است، مگر اینکه دلایل خوبی برای شک در این فرض داشته باشیم. در هر حال، باید منصف باشیم. مثلا، در مسائل اقتصادی، باید در قبال متخصصان صنعت و دولت با معیار واحدی قضاوت نمود، فارغ از اینکه ما کم و بیش اعمال مقررات دولتی بر صنعت را ترجیح می دهیم.

بالاخره اینکه، استفاده از مراجع تنها هنگامی مناسب است که موضوع مورد بحث مستلزم دانش یا مهارتی تخصصی باشد که آدم عادی فاقد آن است. اگر موضوع فنی نباشد—اگر در حیطه ی فهم متعارفی، ارزشداوری، دیدگاه سیاسی، یا تدقیقی در سرشت بشر باشد—آنگاه آدم عادی هم می تواند شواهد را بفهمد، و باید شواهد به ما عرضه شوند، نه اینکه از ما خواسته شود به داوری دیگری اتکا کنیم. چرا هنگامی که می توانیم معرفت دست

\*خواننده توجه دارد که در آمریکا، کشور مولف کتاب، اغلب صنایع خصوصی هستند.



اول داشته باشیم، به معرف دست دوم بسنده کنیم؟ به خاطر داشتن این تمایز به ویژه هنگامی اهمیت دارد که مولفی با نقل قول های فراوان برهان اش را پشتیبانی می کند: کاملا ممکن است که او می کوشد خلل برهان اش را با نقل قول از اشخاص برجسته ای که با او موافق اند بپوشاند.

## شخص ستیزی (Ad Hominem)

مغالطه ی شخص ستیزی، اظهارات شخص دیگر را با حمله به خود آن شخص، و نه اظهارات او، نفی یا انکار می کند. چنان که خواهیم دید، این مغالطه صور بسیار گوناگونی دارد. اما هدف همگی آنها گریز از مسئولیت پرداختن منطقی به یک اظهار، و روش آنها سعی در بی اعتبار نمودن گوینده است. یک برهان شخص ستیز چنین شکلی دارد:

(X می گوید p) + (X شخص بدی است)

↓  
P نادرست است

این شیوه ی استدلال مغالطه است زیرا درستی یا نادرستی یک اظهار، یا استحکام برهان حامی آن، به شخصیت، انگیزه ها، یا هر خصیصه ی دیگر شخصی که آن اظهار یا برهان را بیان می کند هیچ ربطی ندارد.

البته در مورد شهادت دادن، باید چنین خصیصه هایی را لحاظ کنیم. اگر کسی برای دفاع از موضع اش نظر مرجعی را ذکر کند، برای نشان دادن عدم صلاحیت یا عینیت آن مرجع مفروض، باید از اطلاعات موجود در مورد او استفاده کنیم. در محکمه ای که از هیئت منصفه خواسته می شود نظر شهود را بپذیرد، اطلاعات مربوط به توانایی، شخصیت، یا انگیزه های یک شاهد نیز مرتبط محسوب می شوند. اما حتی در این زمینه، بی اعتبار کردن مراجع یا شهود، دلیل بر این نیست که آنچه می گویند حتما نادرست است؛ بلکه فقط هیچ دلیلی به دست نمی دهد که فکر کنیم آنچه می گویند درست است. خارج از این زمینه—یعنی هنگامی که شهادتی در کار نباشد—برهان شخص ستیزی مغالطه است، و السلام. اگر کسی برهانی برای دیدگاهش آورد، مسئله ی اعتبار او مطرح نیست. مهم نیست او چقدر فاسد یا احمق باشد. باید شایستگی برهان را به خودی خود بررسی کنیم.

این مغالطه، در خام ترین شکل خود، توهینی بیش نیست—توصیف شخص معارض به عنوان احمق، کودن، فرومایه، سطحی، فاشیست، کوردل، مرتجع، مزدور، مفلوک، عوضی، احساساتی، متحجر و الخ. واژگان توهین و تحقیر هم در زبان بسی پرشماراند. به علاوه، برخلاف بقیه مغالطات، ارتکاب این مغالطه در شکل خام آن کاملا رایج است. در مشاجره های شخصی، اغلب اختلاف نظر باعث خشم می شود، و "چو خشم آیدش باطل بگوید". در سیاست، برهان های شخص ستیزی شیوه ی رایجی در تبلیغات، و کارافزار سیاستمدارانی هستند که با دشمن سازی و حمله پردازی در پی جلب حمایت اند. اما این مغالطه صور ظریف تری نیز می یابد. اجازه دهید تعدادی را ملاحظه کنیم.

فرض کنید کسی شما را به خاطر گفتن دروغی مصلحت آمیز شماتت می کند. اگر گوینده خود دروغگوی رسوایی باشد، چه بسا وسوسه شوید بگویید: "ببین کی داره اینو می گه!" این پاسخ مسلما قابل فهم است — هیچ کس دوست ندارد از فرومایه تر از خود ملامت بشنود — اما این پاسخ مغالطه است. نوعی از شخص ستیزی است که برهان *tu quoque* ("تو هم یکی دیگری") خوانده می شود. این حقیقت که دامن دیگری هم آلوده است، ثابت نمی کند که شما پاکدامن آید. ممکن است برای پیاز جالب نباشد که از سیر بشنود که بو می دهد، اما در هر حال پیاز هم بو می دهد.

یک روایت دیگر از مغالطه‌ی شخص‌سنیزی هنگامی رخ می‌دهد که با این استدلال به موضع کسی حمله کنیم که با گفته‌اش با عمل‌اش، یا دیگر مواضع‌اش ناسازگار است. مثال کلاسیک آن، بیماری است که به پزشک می‌گوید: "شما که خودتان سیگار می‌کشید چطور می‌توانید به من بگویید که آن را ترک کنم؟" از این حقیقت که پزشک توصیه‌اش را در مورد خودش جدی نمی‌گیرد، مشکل بتوان نتیجه گرفت که توصیه‌ی او به جا نیست؛ یک آدم ریاکار نیز می‌تواند چیز درستی بگوید، یا برهان معتبری عرضه دارد. این هم نمونه‌ی پیچیده‌تری در سیاست: بسیاری از محافظه‌کاران مخالف تحریم اقتصادی آفریقای جنوبی بودند، دلیل‌شان این بود که این تحریم به کشور ما بیش از آن دولت لطمه وارد می‌کند، و بهتر است ما با آفریقای جنوبی رابطه داشته باشیم و بکشیم از درون دولت به آن اعمال نفوذ کنیم. با این حال، محافظه‌کاران اغلب حامی اعمال تحریم بر رژیم‌های مارکسیستی مانند نیکاراگوئه بودند. لیبرال‌ها در هر دو مورد موضع مخالف را اتخاذ می‌کردند. لذا هر گاه بحث تحریم‌ها پیش می‌آمد، لیبرال‌ها و محافظه‌کاران وقت زیادی را صرف متهم کردن همدیگر به ضد و نقیض‌گویی می‌کردند. این اتهامات می‌توانست کاملاً درست باشد، و هر دو دسته به خوبی می‌توانستند مواضع‌شان را توضیح دهند. اما سرانجام، شما نمی‌توانید موضع خود را با نشان دادن اینکه مواضع رقیب‌تان ناسازگار هستند ثابت کنید. مشکل آنها در اینجا بود. مسئله‌ی شما این است که شواهدی حقیقی برای حمایت از موضع خودتان بیابید.

شکل آخری از مغالطه‌ی شخص‌سنیزی که بررسی می‌کنیم، تلاش برای نفی عینیت حریف، بر پایه‌ی این ادعاست که او در موضعی که از آن دفاع می‌کند ذی‌نفع است. این راهکار، به جز در مورد کسی که به عنوان مرجع مطرح می‌شود (چنان که در بحث قبل دیدیم)، معمولاً مغالطه است. این هم نمونه‌ای از آن در سرمقاله‌ی یک روزنامه: "مخاطبان محفظه‌کار در دالاس، در قلب ایالت نفتخیز تگزاس، در برابر این پرسش که آیا رئیس‌جمهور باید در برابر قوانین محدودکننده‌ی سرمایه‌گذاری که کنگره وضع می‌کند خاموش بماند، مطابق انتظار فریاد نه‌سر دادند." آشکار است که سرمقاله‌نویس با دیدگاه‌های رئیس‌جمهور و طرفدارانش مبنی بر سرمایه‌گذاری آزاد مخالف است. اما او به جای ارائه‌ی برهان مستدلی علیه سرمایه‌گذاری آزادانه، با اشاره به "ایالت نفتخیز تگزاس" این ایده را پیش می‌کشد که موضع مخالفانش تنها بیان منفعت‌جویی اقتصادی‌شان است، و لذا می‌توان آن را بدون ملاحظه‌ی بیشتر رد کرد. گاهی این راهکار را "مسموم کردن سرچشمه" می‌خوانند، که به وضوح مغالطه‌آمیز است. این که کسی انگیزه‌ای غیرعقلانی برای حمایت از موضعی دارد، بدان معنا نیست که آن موضع نادرست است، و مسلماً بدان معنا نیست که پیش از اینکه برهان‌هایش را بررسی کنیم، می‌توان کار آنها یکسره انگاشت.

در مجادلات رودررو، مسموم کردن سرچشمه معمولاً به این شکل است که شخص به حریف می‌گوید: "تو فقط به این خاطر این را می‌گویی که...". برای مثال: "تو فقط به این خاطر می‌گویی که آذر باید نماینده‌ی کلاس باشد که باهاش دوست هستی." یا "تو فقط به این خاطر از لغو مجازات اعدام دفاع می‌کنی که برادرت را اعدام کرده‌اند." اظهاراتی از این دست مغالطه‌اند. اگر شما برهانی علیه مجازات اعدام ارائه داده باشید، یا به نفع نمایندگی آذر استدلال کرده باشید، وجود انگیزه‌های شخصی‌تان در باره‌ی آن مواضع، خللی به استواری برهان‌هایتان وارد نمی‌کند. و چنین اظهاراتی اهانت‌آمیز اند. این ایرادها در حقیقت می‌گویند: "من حتی حاضر نیستم به آنچه می‌گویی گوش کنم، چون از پیش می‌دانم که نمی‌توانی عینی باشی؛ استدلال‌ات چیزی جز زبان‌بازی به سود عواطف و منافع‌ات نیست." این شکل مودبانه‌ای از مغالطه‌ی شخص‌سنیزی است، زیرا می‌کوشد اعتمادتان را به توانایی عینی‌اندیشیدن‌تان زایل کند؛ و بذر شک به خود و شرم می‌پاشد. درست است که باید مراقب باشیم تا داورمان با عوامل ذهنی جهت‌دهی نشود. و در غیر این صورت در خطر فروغلتیدن به ذهنیت‌گرایی خواهیم بود. اما نباید اتهام ناروای ارتکاب این گناه منطقی (یا انواع دیگر آن) را نیز بپذیریم.

---

## آزمون تمرینی

هر یک از اظهارات زیر مرتکب یکی از مغالطاتی می‌شود که در این بخش بررسی کردیم: توسل به مرجعیت، یا شخص‌سنیزی (شامل تو هم یکی دیگری و مسموم کردن سرچشمه). در هر مورد مغالطه را مشخص کنید.

1. من فکر می‌کنم که ایران باید در مورد عضویت در سازمان های بین المللی، و امضای معاهدات بین المللی بیشتر دقت کند. آخر مگر امام راحل در مورد خطر "استکبار جهانی" هشدار نمی‌داد؟
2. چرا مجلس باید برای تصویب بودجه ی دفاعی کشور با ستاد مشترک نیروهای مسلح مشورت کند؟ آنها نظامی اند، و واضح است که می‌خواهند هر قدر بتوانند بیشتر بودجه بگیرند.
3. این که "اگر ملل فقیر در دراز مدت با مسئله ی گرسنگی دست و پنجه نرم کنند، یاد خواهند گرفت که غذای موردنیازشان را خود تولید کنند" اظهار نظری سنگ دلانه است. اگر شما هرگز طعم گرسنگی را چشیده بودید این را نمی‌گفتید.
4. این موضوع باید مهم باشد – حتی تایمز چهار ستون از صفحه ی اول اش را به آن اختصاص داده است.
5. مفسران تلویزیون همیشه صاحبان شرکت های بزرگ را متهم می‌کنند که "ثروت های بادآورده" کسب می‌کنند، اما سازمان خودشان از هر تجارت دیگری بیشتر پول درمی‌آورد.

## مغالطات در ساختار منطقی

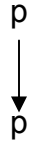
در بخش قبل، برهان هایی را بررسی کردیم که به خاطر لحاظ کردن عوامل غیرمرتبط در استدلال، یعنی عواطف، تهدیدها، و خصیصه های فردی، مغالطه آمیز بودند. در این بخش، به مغالطاتی می‌پردازیم که شامل خطاهایی در خود فرآیند استدلال هستند. مشکل این برهان ها مقدمات مورد استفاده شان نیست، بلکه روابط میان مقدمات و نتیجه است.

### مصادره به مطلوب (برهان دوری)

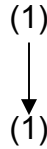
فیلسوفان مدرسی قرون وسطا یک سبک صوری بحث را طرح کردند. هدف از آن، مانند بحث های جدید، اثبات درستی پاسخ یک پرسش بود: یک طرف بحث می‌کوشید گزاره ی  $p$  را اثبات کند، دیگری می‌خواست خلاف اش را ثابت کند. اما برای اثبات موضع خود در بحث، تنها می‌توانید از مقدماتی استفاده کنید که حریف تان با آنها موافق است. باید از او بپرسید: آیا  $q$  را قبول داری؟  $r$  را چطور؟ و الی آخر. حال اگر درصدد اثبات  $p$  هستید، سریع ترین راه این است که از حریف تان بخواهید خود  $p$  را بپذیرد؛ در این صورت مجبور به هیچ تلاشی نیستید. اما دقیقا به همین خاطر، نمی‌توانید انتظار داشته باشید که حریف تان چنین کند. در حقیقت، در این حالت گزاره ی محل مناقشه را به نفع خود مصادره کرده اید. به این دلیل است که "مصادره به مطلوب" مجاز دانسته نشده است.

در استدلال نیز مصادره به مطلوب نباید مجاز شمرده شود. هدف از استدلال پرتو افکندن بر درستی یا نادرستی یک گزاره (نتیجه) با مربوط کردن آن با دیگر گزاره هایی (مقدمات) است که مبنایی برای باور به درستی شان داریم. اگر استدلال مان کاری جز مربوط کردن  $p$  به خودش انجام ندهد، هیچ حاصلی بر ایمان نخواهد داشت. برهان های دوری مفید تر از تعاریف دوری نیستند. پس همیشه استفاده از یک گزاره به عنوان مقدمه در برهانی برای حمایت از همان گزاره، مغالطه است.

روشن ترین طریق ارتکاب این مغالطه بیان مجدد نتیجه به عنوان مقدمه، در برهانی به این شکل است:



این مغالطه معمولاً تنها هنگامی رخ می دهد که گزاره ای به دو شکل مختلف صورت بندی شود، چنان که بلافاصله معلوم نشود که شخص صرفاً نتیجه اش را به بیانی دیگر تکرار می کند. برای مثال: "[1] جامعه وظیفه دارد از نیازمندان حمایت کند، زیرا [2] کسانی که نمی توانند نیازهای خود را برآورده کنند حق دارند از منابع اجتماع برخوردار شوند." جمله ی (2) همان گزاره ی (1) را بیان می کند: "جامعه" همان "اجتماع" است، و "نیازمندان" همان "کسانی که نمی توانند نیازهای خود را برآورده کنند" هستند و وظیفه ای که در (1) ذکر شده، بیان دیگری از حقی است که در (2) ذکر شده است. بنابر این باید به هر دو عبارت شماره ی واحدی نسبت داده شود:



عموماً مردم هنگامی به این طریق مصادره ی به مطلوب می کنند که گزاره ای به نظرشان چنان واضح می نماید که مطمئن نیستند که چه شواهد بیشتری می توان به نفع آن ارائه نمود؛ پس گوینده به این امید که یک صورت بندی دیگر نظر مخاطب را جلب کند و او را به پذیرش آن گزاره وادارد، آن را به طریقی دیگر بیان می کنند.

یک صورت ظریف تر از این مغالطه هنگامی رخ می دهد که دور طولانی تر شود تا بیش از یک مرحله را شامل شود: یعنی نتیجه ی  $p$  با مقدمه ی  $q$  حمایت شود، که  $q$  به نوبه ی خود با مقدمه ی  $p$  حمایت می شود (تعداد این مراحل میانی می تواند هرچند تا باشد). فرض کنید من با یک بیخدا(ملحد) بر سر وجود یک هستی متعالی محاجه می کنم. او از من می پرسد چرا معتقدم که خدا وجود دارد، و من می گویم، "زیرا قرآن چنین می گوید." اگر او باز پرسد که چرا باید سخن قرآن را درست بدانیم، و من پاسخ دهم که قرآن به این خاطر قابل اعتماد است که کلام خداست، استدلال دوری است: مقدمه ی من وجود خدا را فرض می گیرد، موضوعی که دقیقاً محل مناقشه است. چنان که این مثال نشان می دهد، این قبیل استدلال های دوری اغلب در بحث هایی رخ می دهند که می کشیم پاسخ یک ایراد را با بازگشت به نتیجه ای بدهیم که می خواستیم ثابت کنیم.

یک شکل رایج دیگر از استدلال دوری، تعریف دوری است. مثالی از این استدلال ها چنین است:

هادی: "همه ی دولت های استکباری با حمله به عراق موافق اند."  
 مریم: "در مورد آلمان و فرانسه چه می گویی که مخالف این حمله بودند؟"  
 هادی: "اما آنها دولت های استکباری حقیقی نیستند."  
 مریم: "چرا نیستند؟"  
 هادی: "چون با حمله ی به عراق مخالف بودند."

در این استدلال، هادی نتیجه ای را که می خواهد از آن دفاع کند – اینکه همه ی دولت های استکباری با حمله به عراق موافق بودند – را در تعریف دولت استکباری درج می کند. او معیار تصمیم گیری در مورد "حقیقی" بودن استکباری خواندن کشور ها را موافقت با حمله می گیرد، لذا نمی توانیم اصلی را که هادی مطرح می کند، ابطال کنیم. اما آشکار است که در این مورد خاص، او جامعه ی تعریف خود را چنان می دوزد که به قامت نتیجه

اش براننده آید. پس منصفانه است که او را متهم به مصادره به مطلوب کنیم. (توجه کنید که این تعریف، به عنوان تعریف دوری نیست: مفهوم استکباری توسط خودش تعریف نشده است. اما دوری بودن از نقش این تعریف در برهان ناشی می شود. یک تعریف مصادره ی به مطلوب کننده، ضرورتاً تعریفی دوری نیست.)

یک قسم دیگر از مصادره ی به مطلوب هست که آنرا پرسش مرکب می نامند. مثال کلاسیک آن بازپرسی است که از شاهد می پرسد، "آیا از کتک زدن همسران دست کشیدید؟" اگر شاهد بگوید "بله"، پذیرفته است که همسرش را می زده است؛ و اگر بگوید "نه"، به نظر می رسد که همان مطلب را پذیرفته است. دلیل این امر آشکار است. این پرسش، به رغم ظاهرش، بسیط نیست بلکه مرکب است. در حقیقت دو پرسش مطرح است: آیا مرد اصلاً همسرش را کتک زده است؟ و اگر چنین است، آیا از زدن دست برداشته است؟ نمی توانیم پیش از طرح پرسش اول، پرسش دوم را مطرح کنیم، چه رسد به اینکه آن را پاسخ گوئیم. بازپرس با نپرسیدن پرسش اول، به سادگی فرض می کند که پاسخ آن "بله" است. — یعنی مصادره ی به مطلوب می کند. عموماً، اغلب پرسش ها متکی بر پیش فرض هایی هستند. اگر آن پیش فرض ها را بپذیریم، می توانیم به پرسش پاسخ دهیم. اما اگر منکر آن پیش فرض ها باشیم، پس باید انکار را خود اظهار کنیم. به این ترتیب، در مثال کلاسیک بالا، شاهد می تواند بگوید "پرسش شما بی محتواست، زیرا من اصلاً شروع به زدن همسرم نکرده بودم."

## تعاقب (Post Hoc)

نام لاتین این مغالطه مختصر شده ی *psot hoc ero propter hoc* است یعنی: "پس از این، لذا در اثر این". این مغالطه مربوط به علیت است و چنین ساختاری دارد:

A پیش از B رخ داده است



این استدلال بدان خاطر مغالطه است که بسیاری از اتفاقاتی که پیش از دیگری رخ می دهند، هیچ ربطی به آن ندارند. مانند این لطیفه ی قدیمی که: "چرا سوت می زنی؟"، "تا فیل ها را فراری دهم."، "اما این اطراف فیل نیست."، "می بینی، سوت زدنم اثر کرده."

بعید نیست که مغالطه ی تعاقب، منشاء بسیاری از خرافات باشد. روزی، کسی بدشمنی آورده و آن را ناشی از شکستن آینه، راه رفتن زیر نردبان، شنیدن صدای جغد، یا اتفاق مقدم دیگری انگاشته است. روزی دانش آموزی امتحان اش را خوب داده، و لذا همیشه سر جلسه ی امتحان همان پیراهن "خوش یمنی" را می پوشد که آن روز پوشیده بود. نمونه های جدی تر این مغالطه هنگامی رخ می دهد که روابط علی میان مقدمه و نتیجه بی نهایت پیچیده و تشخیص شان مشکل باشد. مثلاً گاهی مشاوران بورس بر مبنای عوامل معدودی که در گذشته موجب صعود یا نزول قیمت ها شده، دست به پیش بینی می زنند. همچنین ممکن است استدلال تعاقب هنگام تأمل در علل رخداد های تاریخی مانند وقوع انقلاب ها، علل پدیده های اقتصادی مانند رکود اقتصادی، یا علل روندهای اجتماعی مانند افزایش نرخ طلاق، نیز رخ دهد.

مسئله درست است که اگر بخواهیم بدانیم که علت رخداد یا پدیده ی B چه بوده است، باید با تشخیص عواملی شروع کنیم که مقدم بر آنند. برای نشان دادن اینکه عامل A علت B بوده است، باید نشان دهیم که میان A و B رابطه ای حقیقی وجود دارد. باید شواهدی بیابیم که نشان دهند چیزی بیش از یک رابطه ی زمانی میان آنها وجود دارد. در بخش 4 انواع برهان هایی را که چنین شواهدی را فراهم می آورند مطالعه خواهیم کرد. فعلاً باید به داوری شهودی مان متکی باشیم. هنگامی که کسی محاجه می کند که A علت B است، از خود بپرسید: آیا ممکن است A تصادفاً پیش از B واقع شده باشد؟ آیا A از آن قسم اموری است که می تواند علت B باشد؟ آیا شخص تبیینی برای چگونگی تأثیر A بر B ارائه داده است؟

## شق کاذب

هنگامی که در مورد درستی یا نادرستی نتیجه ای استدلال می کنیم، به ندرت نتیجه را در خلاء ملاحظه می کنیم. بلکه گستره ای از دیگر نتایج ممکن را نیز در نظر داریم. هنگامی که در باره ی اقدام به عملی فکر می کنیم، آن را در تقابل به گزینه های دیگر می سنجیم. هنگامی که فرضیه ای برای تبیین یک رخدادی طرح می کنیم، آن را در برابر دیگر فرضیه ها می آزمایشیم. هنگامی که در یک بحث موضعی را اتخاذ می کنیم، از موضع مخالف نیز آگاهییم. خلاصه اینکه، تفکر اغلب مستلزم گزینش از میان شقوق مختلف است. مغالطه ی شق کاذب هنگامی رخ می دهد که کلیه ی احتمالات ممکن را در نظر نگیریم.

اگر به من بگویند که کسی ثروتمند نیست، و من استنباط کنم که پس آن شخص فقیر است، مرتکب مغالطه شده ام. ثروتمند و فقیر دو نقطه ی حدی یک گستره ی پیوسته هستند که شامل داشتن درجات متفاوتی از ثروت است. همچنین این مغالطه معمولاً در بافت پرسش های مرکب نیز رخ می دهد. یکی از تمرین های فصل قبل به این پرسش از یک نظرسنجی در سال 1979 مربوط بود که: " آیا فکر می کنید که کمبود نفتی که درباره اش می شنویم واقعی است یا فقط به این خاطر می گویند کمبود نفت داریم که شرکت های نفتی قیمت های بالاتری تعیین کنند؟" [سی.بی. اس/نیویورک تایمز] این پرسش فرض می گیرد که تنها احتمالات اینها هستند که (1) کمبود واقعی است، و (2) توطئه ی شرکت های نفتی است. اما احتمالات دیگری هم هست: (3) کمبود مورد بحث می تواند عذر دولت برای لاپوشانی شکست سیاست هایش باشد، یا (4) می تواند یک اشتباه محض باشد، و ناشی از هیچ توطئه ای از سوی هیچ کس نباشد. می توانیم این پرسش نظر سنجی را پرسشی مرکب محسوب کنیم زیرا بدون برهانی فرض می گیرد که (3) و (4) نادرست اند؛ یا می توانیم آن را موردی از شق کاذب در نظر بگیریم، زیرا به سادگی از این شقوق غفلت می کند.

ظریف ترین نمونه های این مغالطه، آنهایی هستند که به طور ضمنی از احتمالات مرتبط چشم پوشی می کنند. برای مثال، برخی فیلسوفان سیاست محاجه کرده اند که هنگامی که جامعه سکولارتر شود، بیشتر به سوی اجتماع گرایی متمایل می شود، زیرا اگر انسان معنای زندگی اش را در خدمت به خدا نیابد، تنها می تواند با خدمت به دولت به حیات اش معنا دهد. اما چرا اینها تنها شقوق ممکن باشند؟ این برهان به روشنی فرض می گیرد که افراد تنها با خدمت به چیزی و ارای خودشان، چیزی "متعالی تر"، به زندگی خویش معنا می دهند. این فرض، این احتمال را که افراد بتوانند به زندگی خویشتن معنا دهند، کنار می نهد. ممکن است این فرض درست باشد؛ شاید باید احتمال اخیر را کنار گذاشت. اما این امر بدیهی نیست: برای توجیه آن به برهان آوری دیگری نیاز است. اگر برهانی شقی را بدون توجیه کنار گذارد، مرتکب مغالطه شده است.

بهترین محافظ در برابر این مغالطه، داشتن ذهنی باز و تخیلی پویاست. هر قدر هم که از نتیجه مان، و برهان آن مطمئن باشیم، همیشه ارزش دارد که درنگ کنیم و از خود بپرسیم: آیا هیچ چیز را فروگذار نکرده ام؟ آیا ممکن است برای این وقایع تبیین دیگری هم باشد؟ آیا می توان چشم اندازی دیگری هم اختیار کرد؟ اغلب به این خاطر نمی توانیم راه حلی برای یک مسأله بیابیم که آن را از زاویه ای معینی می نگریم، یعنی فرضیاتی اختیار می کنیم که شق دیگری را که ممکن است به حل مسأله بیانجامد حذف می کند. اگر هیچ یک از مواضع استاندارد در قبال مسئله ای برایمان راضی کننده نبود، ممکن است به این خاطر باشد که همگی فرضیاتی می کنند که باید به پرسش گرفته شوند، تا در بر روی موضعی دیگر گشوده شود.

## توسل به تجاها (Argumentum ad Ignorantiam)

فرض کنید شما را متهم به تقلب در امتحان کنم. شما می گویند "ثابت کن."، من می پرسم "تو می توانی ثابت کنی که تقلب نکرده ای؟" —و به این ترتیب مرتکب مغالطه ی تجاها می شوم. این برهان که چون نادرستی

چیزی ثابت نشده پس درست است، توسل به تجاهل است. به بیان دیگر، در چنین برهانی یک گزاره به این دلیل درست انگاشته می شود که درستی گزاره های معارض اش اثبات نشده است. اگر نماد  $p$  - را به عنوان نقض یا نفی  $p$  به کار بریم، این مغالطه چنین ساختاری می یابد:

درستی  $p$  - ثابت نشده است



این برهان از آنجا مغالطه است که فقدان شواهدی به نفع  $p$  -، شواهدی بر درستی  $p$  به دست نمی دهد. از آن تنها می توان استنباط کرد که نمی دانیم  $p$  - درست است. من نمی توانم ثابت کنم که توفانی بر سطح مشتری نوزیده است، اما این شواهدی بر وزش توفان در مشتری نیست. غیاب شواهد معمولاً فقط بدان معناست که ما به قدر کافی نمی دانیم که دست به قضاوت بزنیم. چنین جهلی به معرفت مبدل نمی شود، چنان که مفرغ به طلا بدل نمی گردد.

در مثال های بالا از مغالطه ی تجاهل، گزاره ی  $p$  یک ادعای ایجابی بود: این که شما تقلب کرده اید، یا اینکه توفانی در مشتری وزیده است. اما این مغالطه در حالتی هم می تواند رخ دهد که  $p$  ادعایی سلبی باشد. فقدان شواهد بر اینکه شما تقلبی کرده اید، ثابت نمی کند که تقلبی نکرده اید؛ فقدان شواهد بر اینکه توفانی وزیده است، ثابت نمی کند که توفانی نوزیده است. در دیگرام بالا،  $p$  می تواند سلبی یا ایجابی باشد، در هر حال  $p$  - ارزش مخالف آن را خواهد داشت؛ و در هر دو حالت ساختار مغالطه یکسان است. به بیان دقیق، میان ادعاهای سلبی و ایجابی تقارنی منطقی وجود دارد.

اما در عمل، معمولاً کسانی مرتکب این مغالطه می شوند که ادعایی ایجابی دارند. دلیل اش این است که ما، مگر در پاسخ به ادعاهای ایجابی، به ندرت ادعایی سلبی مطرح می کنیم. تا وقتی کسی کسی نگوید که چیزی چنان است، ما به ندرت در موقعیتی قرار می گیریم که بگوییم چنان نیست. فرض کنید من و شما در حال گفتگو هستیم که ناگهان من می گویم که جنی نادیدنی بالای شانه ی چپ تان می پلکد. شاید شما شک کنید، و طبیعتاً از من بپرسید که چه دلیلی برای چنین باوری دارم (ما نمی توانیم این بحث را با مشاهده فیصله دهیم، زیرا من گفته ام که آن جن نادیدنی است). در اینجا من هستم که ادعایی کرده ام، پس من باید شاهد بیاورم. اگر من چنین چیزی را نمی گفتم، شما هرگز درصدد انکار اینکه جنی بر فراز شانه تان می پلکد، بر نمی آمدید. به همین ترتیب، اگر کسی شما را متهم به تقلب نمی کرد، درصدد انکار آن بر نمی آمدید. و تکلیف ارائه ی شواهد بر اتهام زنده است.

به عنوان یک قاعده می توان گفت همیشه ادعای ایجابی است که توپ را به میان زمین می اندازد، و ادعای ایجابی است که مکلف به ارائه ی شواهد است. بنابراین، اگر کسی بی پشتوانه اظهاری کند، پاسخ مناسب به او نه باید انکار بی پشتوانه ی همانندی باشد، و نه پذیرفتن زحمت اثبات خلاف ادعای او؛ اگر چنین پاسخ دهید، خود نیز به طور ضمنی مرتکب مغالطه ی توسل به تجاهل شده اید. (این همان دامی است که افراد پارانوایی مدام می کوشند مخاطبان شان را در آن اندازند: آنها ادعا می کنند که نوعی توطئه تهدیدشان می کند، و آنگاه ادعایشان را ثابت شده می انگارند، مگر کسی بتواند خلاف اش را ثابت کند.) پاسخ مناسب این است که صرفاً خاطر نشان کنیم که آن ادعا بی پشتوانه است، و از مدعی بخواهیم که شواهدی به نفع آن ارائه دهد. اگر شواهد ارائه شد، آنگاه توپ به زمین شما افتاده؛ اگر شواهد را قانع کننده نیافتید، باید مسئولیت تبیین این را که چرا آنها را موجه نمی دانید، بپذیرید.

یک کاربرد این قاعده، این اصل حقوقی است که شخص بی تقصیر است، مگر اینکه خلاف اش ثابت شود. اظهار اینکه کسی مقصر است، ارائه ی ادعایی ایجابی است: بدین معناست که او مرتکب عمل معینی شده است. بی تقصیری، فارغ از اینکه چقدر مطلوب باشد، یک خصیصه ی سلبی است: به معنای فقدان تقصیر است، یا به این معناست که او مرتکب عمل معینی نشده است. متهم به این خاطر به محکمه خوانده می شود که مظنون به ارتکاب جرمی است، پس در وحله ی اول کسانی که به او اتهام زده اند مکلف اند شواهدی له ادعایشان ارائه

دهند. اما باید در اینجا هشیار باشیم. قانون جزائی همچنین لازم می دارد که اتهام بدون هیچ شک معقولی اثبات شود. اگر پیگرد قانونی به بن بست رسید، متهم تبرئه می شود و از نظر حقوقی بی تقصیر شناخته می شود. اما آیا بن بست پیگرد قانونی ثابت می کند که متهم حقیقتاً بی تقصیر است؟ نه. اگر چنین بیاندیشیم، مرتکب مغالطه ی توسل به تجاهل شده ایم. این قاعده همچنین بازتاب این اصل اخلاقی است که صد گناهکار را رها کردن به از یک بی گناه را مجازات کردن است.

## بی ربطی (Non Sequitur)

ترجمه ی تحت اللفظی عبارت لاتین "non sequitur" این است که "از آن نتیجه نمی شود" است. یک برهان بی ربط برهانی است که نتیجه ی آن اصلاً متکی بر مقدمات نیست؛ یعنی مقدمات ربطی به نتیجه ندارند. البته در مورد همه ی مغالطاتی که پیش تر بررسی کردیم نیز می توانستیم بگوییم که نتیجه مبتنی بر مقدمات نیست. پس در حقیقت، بی ربطی قسمی مقوله ی متفرقه برای برهان های مغالطه آمیز است که در الگوهای خاص مغالطات قبلی نمی گنجد. در خام ترین شکل مغالطه ی بی ربطی، شکاف آشکاری میان مقدمات و نتیجه وجود دارد. مانند مثال گزارش تصادفی که پیش تر دیدیم – "چون عابر مانده بود که کدام طرف برود، او را زیر گرفتیم." این جور خلل های منطقی معمولاً دستمایه ی لطفیه پردازی اند. اما این مغالطه صور ظریف تری هم می یابد، که در آنها شکاف میان مقدمات و نتیجه چنین آشکار نیست. اجازه دهید به چند الگوی رایج بپردازیم.

**"X ..... است؛ پس باید قانونی علیه آن وضع شود."** جای خالی را می توان با هر عملی پر کرد. اگر گوینده یک محافظه کار باشد، X می تواند عملی باشد که به نظر او اخلاقاً خطاست. اگر گوینده وکیل مصرف کنندگان محصولی باشد، X می تواند محصولی باشد که به نظرشان خطرناک یا ناکارآمد است. اگر گوینده پزشک باشد، X می تواند چیزی باشد که برای سلامتی مضر محسوب می شود. در هر مورد، برهان به این خاطر بی ربط است که نامطلوب بودن یک مسأله است، و سیاستی که دولت باید پیش گیرد مسأله ایست جداگانه. برای پرکردن این شکاف منطقی، لازم است فرضی ضمنی از این قبیل را به میان آوریم که "دولت باید هر چیزی را که ..... است ممنوع کند." این فرضی اساسی است، فرضی درباره ی نقش مناسب دولت، و مستلزم دفاعی قوی است. برای چنین دفاعی باید آماده ی پاسخ گویی به ایرادات کسانی باشیم که می گویند افراد باید بتوانند آزادانه برای خود تصمیم بگیرند که چه کاری اخلاقی است، که آیا از محصولی خطرناک استفاده کنند یا خیر و مانند آن. همین مطلب در مورد اظهارات ایجابی از قسم "X ..... است، پس باید توسط قانون اجباری شود." نیز صادق است. اگر گوینده یک لیبرال باشد، X می تواند مساعدت یا نلسوزی به حال فقرا باشد؛ اگر گوینده یک طرفدار حفظ محیط زیست باشد، X می تواند حفظ زیبایی مناظر طبیعی باشد. در اینجا نیز، یک مقدمه ی مفروض درباره ی نقش دولت فرض شده، که بدون دفاع از آن، برهان بی ربط است.

یک نوع رایج دیگر از بی ربطی، برهانی است که چون عملی به پیامدهای معینی انجامیده، آن پیامدها باید مقصود از آن عمل باشند. آشکار ترین نمونه ی این مغالطه دیدن یک توطئه و رای هر رخداد است. مانند هنگامی که دولت روزنامه نگاری را که مطالبی علیه سیاست هایش نوشته و گزارش همسو با موضع برخی دولت های خارجی باشد، با این استدلال که آب به آسیاب دشمن ریخته، موجب بگیر یا جاسوس بیگانه تلقی کند؛ یا وقتی دولت سیاستی پیش گیرد که اتفاقاً هم راستا با منافع بیگانه باشد، مردم فوراً آن را نشانه ی وابستگی یا سرسپردگی دولت بدانند.\* این شکل از استدلال بدان خاطر مغالطه است که عموماً برخی پیامدهای اعمال قصدی نیستند—معلول هایی هستند که محصول جانبی اهداف اصلی اند، یا کاملاً پیش بینی نشده هستند. بنابراین، برای پشتیبانی از این ادعا که یک پدیده، محصول قصد کسی است، نمی توانیم صرفاً

\* – اینکه "کار، کار انگلیسی هاست"، به صورت مطابیه ای آشنا از سهل ترین طریق تبیین رخدادهای سیاسی درآمده، خود نشانگر توسل فراوان به این شکل از مغالطه است. شیوه ی تبیینی که "تئوری توطئه" هم خوانده می شود.

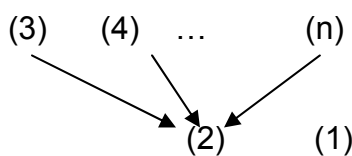


مواجه کنیم که آن پدیده رخ داده، یا وقوع آن به نفع کسی بوده است، بلکه باید همچنین شواهدی مبنی بر وجود آن قصد ارائه دهیم.

این نکته به ویژه هنگامی اهمیت می یابد که پیامد، از جهت الگوی آماری بزرگ مقیاس باشد، به گونه ای که معمولاً ایجاد قصدی آن، و رای قدرت هر شخص یا گروهی باشد. برای مثال، در سال های اخیر درصد اعتیاد میان دانشجویان افزایش یافته است. این "نخبه گرا شدن اعتیاد" یک واقعیت آماری است، و مسلماً محل اعتناست. اما آن را نشانه ای از "پروژه ی معتاد سازی نخبگان" دانستن، مستلزم آن است که نشان دهیم کسی یا گروهی از روی قصد این پدیده را ایجاد کرده است. این نتیجه گیری بی ربط خواهد بود، مگر اینکه شواهدی بر وجود چنین قصدی ارائه شود.

قسم سوم از مغالطه های بی ربط، را که گاهی مغالطه ی انحراف هم خوانده می شود، این است که موضوع در وسط برهان عوض شود. ممکن است در پرونده ای با اتهام اقدام علیه امنیت ملی، دادستان از تهدید های خارجی که از همه سو کشور را احاطه کرده، از تکوین توطئه های پشت پرده، از تهاجم فرهنگی، از کثرت نفوذی ها و خائنان به منافع ملی، از حساس بودن برهه ی فعلی و کذا و کذا، داد سخن دهد. حال آنکه موضوع اصلی این است که آیا متهم واقعا اقدامی علیه امنیت ملی انجام داده یا خیر. چنین برهانی به این شکل است:

- (1) متهم مرتکب اقدام علیه امنیت ملی شده است.
- (2) تهدید های خارجی از همه سو کشور را احاطه کرده است.
- (3) و (4) ... (n) اظهاراتی در مورد تکوین توطئه های پشت پرده، تهاجم فرهنگی، کثرت مزدوران و خائنان، و دیگر شواهد.



راهکار دادستان آشکار است. او توجه را از (1) به (2) منحرف می کند. زیرا اثبات (2) به مراتب ساده تر است. چه کسی می تواند انکار کند که بسیاری از دولت های خارجی از برافتادن رژیم فعلی خوشحال می شوند؟ اما دادستان امیدوار است که به این ترتیب قوت برهان های حامی (2)، درستی (1) را به ذهن متبادر کنند، گرچه اتهام متهم مسأله ی جداگانه ایست. چنان که این مثال نشان می دهد، اغلب مغالطه ی انحراف دست در کار توسل به عواطف دارد: انحراف هنگامی بهتر اثر می کند که نتیجه ی بی ربط، عواطفی قوی برانگیزد. به این خاطر، موضوع نامربوط را اصطلاحاً "پیراهن عثمان"\* هم می گویند.

یک شکل خاص از مغالطه ی انحراف را سپربلا\* (یا پهلوان پنبه) می نامند. این مغالطه هنگامی در بحث ها پیش می آید که کسی موضع حریف اش را به صورتی ساده انگارانه و یا افراطی تحریف کند و سپس آن بیان تحریف شده، و نه بیان اصلی را، رد کند. فرض کنید شما دانش جویی در کلاس من باشید که از من می خواهید وقت بیشتری را به بحث کلاسی اختصاص دهید. اگر من پاسخ دهم: "من نمی خواهم همه ی وقت کلاس را صرف بحث و جدل های بی هدف کنم، چون در آن صورت هیچ کس چیزی یاد نمی گیرد"، مرتکب مغالطه ی سپربلا شده ام. چنین پاسخی می تواند برهانی عالی در مقابل این پیشنهاد باشد که همه ی

\*در متن Red Herring (=شاه ماهی قرمز). مولف توضیح می دهد که وجه تسمیه، این است که هنگامی که شاه ماهی بگردد به رنگ قرمز درمی آید و چنان بوی زننده ای می دهد که سگ ها را می تاراند.

\* Straw man

وقت کلاس را به بحث آزاد اختصاص دهیم، اما پیشنهاد شما این نبوده است. (اگر دیباگرام این مثال را رسم کنید، خواهید دید که مطابق الگوی مغالطه‌ی انحراف است.) مغالطه‌ی سپربلا اغلب هنگامی رخ می‌دهد که موضوعات پیچیده، و عواطف دخیل در آنها قوی باشند. به ویژه در سیاست، و در مجادلات میان دوستان و عشاق به دنبال این مغالطه بگردید.

ما تا بدین جا یازده مغالطه‌ی رایج را، همراه با چندین مغالطه‌ی فرعی آنها را که نام مشخصی دارند، بررسی نموده ایم: این مغالطات در کادر ذیل فهرست و تعریف شده اند. چنان که در ابتدا اشاره شد، این فهرست تمام خطاهای منطقی را دربر نمی‌گیرد؛ تنها رایج‌ترین و مهم‌ترین آنها را شامل می‌شود. همچنین باید تأکید کرد که یک برهان معین می‌تواند مرتکب بیش از یک مغالطه شود. اگر در مثال‌های زیر، و زندگی واقعی به چنین برهان‌هایی برخوردید، باید بکوشید همه را تشخیص دهید.

---

## آزمون تمرینی

هریک از برهان‌های زیر مرتکب یک یا بیشتر از مغالطات مربوط به ساختار منطقی می‌شوند؛ آن مغالطه‌ها را مشخص کنید.

1. دولت باید بدحجابی را از تهران ریشه کن کند، زیرا شهر تهران مستحق پوشش اسلامی است.
2. امرای ارتش مسلماً نژادپرست اند زیرا بیش از شصت درصد از پرسنل ارتش ترک یا کرد هستند.
3. پرنوگرافی برای هر شخص متمدنی شنیع و منزجر کننده است، پس نباید مصداق آزادی بیان محسوب شود.
4. از نکات سیاه کارنامه‌ی دولت خاتمی این است که درست پس از انتخاب او، قیمت نفت به نحو فاحشی سقوط کرد. لذا او باید مسئولیت این بلیه‌ی اقتصادی را بپذیرد.
5. فقط شعرهای کوتاه خوب از آب درمی‌آیند. البته، شعرهای بلند ارزشمند بسیاری هم، مانند صدای پای آب، بوده اند. اما در واقع باید آنها را مجموعه‌ای از اشعار کوتاه دانست، زیرا شعرهای بلند فی‌نفسه خوب نیستند...
6. چرا در مورد وجود ابرقدق شک دارید؟ آیا می‌توانید ثابت کنید که وجود ندارد؟
7. آقای مقدم، نماینده‌ی مجلس، انکار می‌کند که لیبرال است، پس باید محافظه کار باشد.
8. من، به عنوان یک جبرگرا، معتقدم که هیچ‌یک از کنش‌های ما حاصل اختیار نیست، و همه‌ی کنش‌هایمان توسط قوی‌ترین انگیزه‌ی هدایت می‌شوند که بر اساس آن عمل می‌کنیم. مسلم است که گاهی چنین می‌نماید که ما انگیزه‌ی ضعیف‌تر از انگیزه‌ی دیگر را سرلوحه‌ی عمل قرار می‌دهیم. اما اگر چنین کنیم، تنها نشان‌گر آن است که انگیزه‌ی ضعیف‌تر می‌نماید در واقع قوی‌تر بوده، زیرا تعیین‌کننده‌ی عمل مان بوده است.
9. دانش‌آموختگان دانشگاه شریف، بیست و پنج سال پس از فارغ‌التحصیلی میانگین درآمدی بسیار بیشتر از دانش‌آموختگان دیگر دانشگاه‌ها دارند، پس تحصیل در شریف باید راه پولدار شدن باشد.
10. "من متوجه نمی‌شوم چرا شما از توزیع واحد‌های درسی متناسب با ترم تحصیلی پشتیبانی می‌کنید. آیا می‌خواهید دانشجویان اصلاً حق انتخاب واحد نداشته باشند؟"
11. پرسشی از یک نظر سنجی: آیا ترجیح می‌دهید منابع بیشتری به حمایت از اقشار کم‌درآمد اختصاص یابد یا می‌خواهید یک عده از گرسنگی در خیابان بمیرند؟
12. مریم می‌گوید دوستم دارد. نمی‌دانم حرفش را باور کنم یا نه. اما فکر کنم حرفش را باور می‌کنم. آخر فکر نمی‌کنم او در مورد موضوعی به این مهمی به کسی که دوستش دارد دروغ بگوید.

## مغالطات

توجه: هریک از تعاریف زیر تنها یک فارق را ارائه می دهند؛ جنس در هر مورد یک **مغالطه** است.

**ذهنیت گرایی:** این حقیقت که کسی باور یا خواسته ای دارد، شهادی بر درستی آن گرفته می شود.

**توسل به اکثریت:** این حقیقت که عده ی زیادی به درستی گزاره ای باور دارند، شهادی بر درستی آن گرفته می شود.

**توسل به عواطف:** تلاش برای پذیراندن گزاره ای برپایه ی عواطف.

**توسل به زور:** پذیراندن گزاره ای با تهدید.

**توسل به مرجعیت:** به کارگیری گواهی افراد به عنوان شاهد درستی یک گزاره، هنگامی که شرایط باورپذیری ارضا نشوند، یا استفاده از چنان گواهی هایی نامناسب باشد.

**شخص ستیزی:** استفاده از یک خصیصه ی منفی گوینده به عنوان شهادی بر اینکه اظهارات او نادرست، یا برهان اش ضعیف است.

**مسموم کردن سرچشمه:** تلاش برای نفی اظهار یا برهان شخصی، با نشان دادن اینکه او انگیزه ی نابخردانه ای برای قبول آن دارد.

**مصادره ی به مطلوب (برهان دوری):** تلاش برای پشتیبانی از یک گزاره با برهانی که همان گزاره از مقدمات اش است.

**پرسش مرکب:** تلاش برای قبولاندن گزاره ای به کسی، با طرح پرسشی که آن گزاره را مفروض می گیرد.

**تعاقب:** این واقعیت که رخدادی پیش از دیگری واقع شده، به عنوان شرطی کافی برای اینکه اولی علت دومی است گرفته می شود.

**شق کاذب:** حذف بی توجیه احتمالات مربوط.

**توسل به جهل:** استفاده از فقدان شواهد به نفع یک گزاره، به عنوان شهادی بر درستی گزاره ی نقیض آن.

**بی ربطی:** تلاش برای پشتیبانی از یک گزاره توسط شواهدی نامربوط.

**سپربلا:** تلاش برای نفی یک گزاره، با استدلال علیه گزاره ای دیگر.

## خلاصه

مغالطه، خطایی در استدلال است؛ برهانی است که مقدمات آن درحقیقت نتیجه اش را پشتیبانی نمی کنند. این فصل مقوله ای از مغالطات را پوشش داد — که گاهی مغالطات ارتباط خوانده می شوند — این مغالطات در اندیشه و سخن روزمره به کرات رخ می دهند.

مغالطات ذهنیت گرایی مستلزم تلاش برای حمایت از یک نتیجه با توسل به مولفه های غیرعینی، یا نابخردانه اند: میل شخص به باور به نتیجه، نظر عموم، عواطف و زور.

دو مغالطه ی دیگر — توسل به مرجعیت و شخص ستیزی — مشتمل بر سوءاستفاده از استانداردهای باورپذیری برای ارزیابی شواهد گواهان اند.

زیرمقوله ی سوم، مشتمل بر مغالطات ظریف تر مربوط به ساختار منطقی، خطاهای موجود در روابط میان مقدمات و نتیجه، و بی ربطی هستند: مصادره ی به مطلوب، تعاقب، شق کاذب، توسل به تجاهل، و بی ربطی.

الف. مغالطه (یا مغالطات) هر یک از برهان‌های زیر را مشخص کنید.

1. بیتل‌ها بهترین گروه راک دهه‌ی 1960 بودند—آلبوم‌های آنها بیش از هر گروه دیگری فروش داشت.
2. "فیلم محشری بود."  
"چرا اینطور فکر می‌کنی؟"  
"خوب، من ازش خوشم آمد."
3. من از اینکه بیخدایی را تبلیغ می‌کنی جاخوردم. آیا پدرت می‌داند که چنین اعتقادی داری؟
4. چگونه منکر این هستی که اعتقاد به زندگی پس از مرگ جهانشمول است؟ مگر نه این است که همه‌ی مردم همین اعتقاد را دارند.
5. "سارا، امشب را پیش ام بمان."  
"چرا باید بمانم؟"  
"چرا نباید بمانی؟"
6. مصاحبه‌گر: "آقای وزیر دفاع، شما برنامه‌ی ساخت موشک‌های دوربرد شهاب-3 را پی‌ریزی کردید. آیا ممکن است با توجه به انتقاداتی که به کارآیی چنین برنامه‌ای می‌شود، دلایل خود را توضیح دهید؟"  
وزیر: "با کمال میل. ایران به یک نیروی دفاعی قوی نیاز دارد. همگی ما می‌خواهیم که با همه‌ی کشور‌های منطقه در صلح باشیم، اما اشتباه است که فکر کنیم می‌توانیم بدون تقویت توان دفاعی‌مان برای صیانت از ارزش‌ها و منافع‌مان، به صلح دست یابیم. ما در دنیای خطرناکی زندگی می‌کنیم، و اگر می‌گذاشتم که ما را "تروریست" خطاب کنند، به وظیفه‌ام در قبال ملت خیانت کرده بودم."
7. کسی که روان‌کاوی نشده باشد، نمی‌تواند نظریه‌ی فروید را نقد کند، زیرا مخالفت با این نظریه عموماً در اثر مقاومت ناخودآگاه است، که از عقده‌ی اودیپ ناشی می‌شود، و تفکر فرد را به بیراهه می‌کشاند.
8. معلم منطق ما می‌گوید که توسل به مرجعیت مغالطه است، اما امروز در کلاس متوجه شدم که او برای پاسخ‌گویی به پرسش ایراد یک دانش‌آموز، از ارسطو نقل قول می‌کرد.
9. فروشنده به خریدار: "فکر کنم اینها همان کفش‌هایی هستند که می‌خواهید. آیا می‌خواهید آنها را امتحان کنید یا برایتان بسته بندی اش کنم؟"
10. دانش‌آموز به معلم: "چرا به من 12 داده‌اید؟ همه‌ی معلم‌های دیگر به من نمره‌ی بالای 15 داده‌اند. شاید معیار نمره دادن شما خیلی بالاست."

ب. برای هر یک از گزاره‌های زیر، برهانی بسازید که مرتکب مغالطه‌ی ذکر شده در گروه شده باشد. سعی نکنید مغالطه‌تان خیلی سراسر باشد؛ تا آنجا که می‌توانید آن را ظریف و موجه‌نما سازید.

1. مرجان دروغ می‌گفت که یک جن دیده است [شق کاذب]
2. دولت باید به جای آزاد گذاشتن صادرات مایحتاج مردم، مقرراتی برای محدودکردن آن وضع کند [توسل به اکثریت]
3. مصرف ویتامین سی فراوان، سرطان را درمان می‌کند [تعاقب].
4. باید بچه را قنداق کرد [توسل به اکثریت].
5. مویبی دیک بزرگترین شاهکار ادبی است [بی ربطی].
6. بهترین زینت زن حفظ حجاب است [توسل به زور].
7. بسیاری از خشونت‌ها ناشی از برنامه‌های تلویزیونی هستند [توسل به جهل].

8. مطالعه‌ی منطق ارزشمند است [مصادره‌ی به مطلوب].
9. من این درس را پاس می‌کنم [ذهنیت گرایی].
10. سرمایه‌داری، طبقه‌ی کارگر را استثمار می‌کند [توسل به عواطف].

پ. مغالطه‌هایی را که برهان‌های زیر مرتکب می‌شوند، مشخص کنید.

1. "در سرمقاله‌ی مورخ 21 نوامبر، ج. بودوین استدلال می‌کند که 'آگهی‌های دخانیات مخ مردم را نمی‌زند' اما اغلب آمریکایی‌ها تبلیغ دخانیات را عامل عمده‌ای در افزایش نرخ مرگ و میر ناشی از آن می‌دانند.  
"تقریباً 57% مردم فکر می‌کنند که عامل روی آوردن نوجوانان به سیگار کشیدن است. همچنین، 47% فکر می‌کنند که تبلیغ سیگار ترک آن را مشکل‌تر می‌کند" [نامه به سردبیر، *وال استریٹ ژورنال*، 5 دسامبر، 1986]
2. "سناتور رودمن یک "نظریه‌ی پیتزا" برای فرونشاندن مجادله پیشنهاد کرد: بحث بر سر بودجه 5 ساعت بی‌نتیجه ادامه داشت، تا اینکه 20 دقیقه پس از این که پیتزایی که سناتور اسپین سفارش داده بود رسید، با توافق فیصله پیدا کرد." [*وال استریٹ ژورنال*، 13 دسامبر، 1985]
3. "یهودیان بخشی از خلق شوروی هستند. آنها مردمی خوب، هوشمند، و بسیار با ارزش در اتحاد جماهیر شوروی هستند. بنابراین، در شوروی مشکلی به عنوان مشکل یهودیان وجود ندارد." [میخائیل گورباچف، نقل در سخنرانی در وین، 1985]
4. "همچنین، شهر، ایالت و دولت فدرال باید بیشتر به مسأله‌ی پرکردن اوقات تنهایی کودکان در خانه بپردازند. ایالات متحده تنها کشور صنعتی است که فاقد سیاستی برای حمایت از کودکان تنها در منزل است." [تونی شوارتز، "نگهداری مناسب کودکان در روز—یک نیاز ملی"، *ضمیمه‌ی نیویورک تایمز*، 3 ژانویه، 1986]
5. "ادوارد مار طرفدار آن است که دولت باید 'شان و کرامت ایالات متحده' را به قیمت جان گروگان هایمان در تهران حفظ کند. به گمان من، او پسر یا دختری در آن سفارتخانه ندارد." [نامه به سردبیر، نیویورک تایمز، 4 دسامبر، 1979]
6. "رای‌آری به قانون اساسی جدید، تبعیت از اراده‌ی خدای متعال است." [آیت الله خمینی، نقل از "ای بی سی نیوز"، 2 دسامبر، 1979]
7. "سوال. سناتور مک‌گی، چرا مخالف پایان دادن به انحصار دولتی ارائه‌ی خدمات پست سفارشی هستید؟  
"جواب. چون با اس و اساس سیستم پستی ایالات متحده منافات دارد. جورج واشنگتن این سیستم را زنجیر مستحکمی توصیف می‌کرد که ملت را یکپارچه نگه می‌دارد. انحصار ارسال محموله‌های پستی در هر کشور پیشرفته‌ای در اختیار دولت است." [مصاحبه با سناتور گیل مک‌گی، *یو.اس. نیوز اند ورلڈ ریپورت*، 13 سپتامبر 1976]
8. "مشکل اینجاست که ... شما سقط جنین را درست درک نمی‌کنید. سقط جنین کشتن مستقیم یک کودک بی‌گناه زاده نشده است، عظیم‌ترین ضعیف‌کننده‌ی کشتی ایست که جهان به خود دیده است. وضعیتی است که در آن یک انسان — انسانی بی‌دفاع، نادیده و ناشنیده در رحم مادر، اما در همسایگی ما — به درون چرخ گوشت کشیده می‌شود، یا با تیغ جراحی شرحه شرحه می‌شود، یا با یک حلال نمکی سوزاننده می‌شود." [نامه به سردبیر، نیویورک تایمز، 8 اکتبر، 1980]
9. "وینتی استاین نویسنده، یک اعلان برای فروش بر در حیاط خانه اش در آپلند کالیفرنیا آویخت. اما برای این کار به عمد تا ساعت 2:22 دقیقه‌ی یک روز پنج‌شنبه صبر کرد.  
"سه روز بعد، خانه به قیمت مطلوب اش، یعنی 238000 دلار فروش رفت. و آقای استاین این فروش سریع را مدیون اخترگوش، جان برنارد، دانست که 12 سال مشاور اش بوده است.  
"به گفته‌ی آقای استاین: جان همیشه به من می‌گوید که وقت مناسب برای نصب یک اعلان بستگی به وضعیت هلال ماه دارد، و همیشه ماه‌ها طول می‌کشد تا خانه‌ای به فروش رود." [کاتلین ای. هیوز،

"آیا به فکر خریدن یا فروختن خانه هستید؟ با اخترگویان مشورت کنید"، *وال استریت ژورنال*، 12 اکتبر، 1986

10. "در حالی که اغلب دانشمندان هنوز مشغول بررسی علل دو زمستان سخت پیاپی در آمریکای شمالی هستند، پژوهشگری به نام جورج استون معتقد است که پاسخ را یافته است. استون که مدتی مخفیانه برای سی آی ای کار کرده است، می گوید چه بسا دو زمستان سخت اخیر ناشی از سقوط ماهواره ی روسی کاسموس باشد که ابتدای سال گذشته در شمال کانادا رخ داد. او به روزنامه ی استار گفت: "من احساس می کنم که کاملاً ممکن است ماهواره کل آب و هوای ساحل شرقی و بلکه بخش های دیگری از آمریکا را کنترل می کرده است. این ماهواره که در ژانویه سقوط کرد، درست در موقعیتی بود که بتواند آب و هوای کل ساحل شرقی را که توفان های برفی در آنجا رخ داد کنترل کند... قبول دارم که شواهد متقنی به نفع این نظریه ندارم، اما شهادی هم علیه آن نیست...". [اسکپتیکال/اینکویایریز، پاییز 1978]
11. "... رونالد ریگان افتخار یافته که هنگام فرمانداری کالیفرنیا، و نیز هنگام ریاست جمهوری، بهترین قضات را منسوب کند. در هر دو مورد، کیفیت قضات نشان می دهد که ایشان در این راستا موفق بوده اند." [دادستان ژنرال ادوین میس، نقل از نیویورک تایمز، 12 اگوست، 1986]
12. "اما تا آن هنگام که مقید به انگاره های پروژوایی خود از آزادی، فرهنگ، قانون و الخ هستید، با ما درباب قصدمان برای لغو مالکیت پروژوایی مشاجره نکنید. کل ایده های شما چیزی نیست جز برآیند شرایط تولید پروژوایی و مالکیت پروژوایی تان...". [کارل مارکس و فردریش انگلس، مانیفیست کمونیسم]
13. "امکان مسافرتی که در دوره ی فطرت جنگ سرد [بین سال های 1965 تا 1975] برای اتباع اروپای شرقی فراهم شد، یکی از دلایل پیدایش جنبش همبستگی [در لهستان] بود. یک گروه از جامعه شناسان که 10000 نفر از فعالان همه ی رده های جنبش همبستگی را بررسی کرده اند، دریافته اند که حدود 70 درصد آنان دست کم یک ماه را در غرب، عمدتاً در سوئد یا آلمان غربی سپری کرده اند." [لوسی کمیسار، "چرا معترضان محتاج سفر اند؟"، ضمیمه ی نیویورک تایمز، 2 دسامبر، 1985]
14. "[اد کوچ، شهردار وقت نیویورک] به من گفت: 'کتاب شما خوب نیست. خوب فروش نکرده است.' و مرا با یک اشاره ی دست مرخص کرد." [نیکولاس لیمان، "کوچ به قدر توان کوچ"، نیو ریپوبلیک، 20 ژانویه، 1986]
15. "دکتر آفرد کان می گوید 'ما اصلاً نمی دانیم که مهدکودک ها چه کیفیتی دارند... و حدود 90 درصد مهدکودک ها، غیررسمی هستند. نه بازرسی شده اند و نه تحت ضابطه در آمده اند، و باید فرض کنید که بسیاری از آنها کیفیت بسیار پایینی دارند. مراکز نگهداری رسمی ما عالی هستند، و تحقیق نشان می دهد که کودکان در این مراکز دچار هیچ آسیبی نمی شوند. با این حال، در مورد جاهایی که پروانه ندارند و استاندارد نشده اند تحقیقی صورت نگرفته است، پس من حدس می زنم که خیلی چیزهای وحشتناک آنجا می گذرد.' [نیویورک تایمز، 3 سپتامبر، 1984]
16. "... وقتی ناگهان بیش از صد زائر مسلمان با بارو بنه شان وارد [فرودگاه هیثرو لندن] شدند، و رو به سوی مکه نماز گزار شدند، تردد موقتاً مختل شد. دو نظافتچی که به جارو هایشان تکیه داده بودند... با نفرت این منظره را نگاه می کردند.
- "یکی شان گفت: 'پاکستانی های لعنتی، اونا که می خوان عبادت لعنتی شون رو انجام بدن، چرا نمی روند این کار را تو کلیسای لعنتی شون کنند؟'
- "همکارش که یک نمه کمتر احمق به نظر می رسید گفت: 'کلیسا به کارشون نمیداد، نه؟ اونا یه مسجد لازم دارن، نه؟'
- "اولی با طعنه جواب داد: 'بعله!، همین رو توی هیثرو کم داریم، یه مسجد لعنتی.'
- "دومی صبورانه جواب داد: 'من که نمی گم باید یه مسجد بسازیم. من فقط می گم کلیسا به کارشون نمی یاد. رسم و رسوم شون فرق می کنه...'
- "'خوب پس بفرما باید یه کنیسه و یه معبد هندو هم بسازیم. حتماً یه بت قرمز هم لازمه که هندیها دورش برقصن؟...'
- [دیوید لودج، جهان کوچک]

17. "... ما معتقدیم که شرکت هایی که سود کافی کسب نمی کنند نمی توانند خدمات [تلفنی] کارآمد، پیشرو و پایداری را ارائه دهند. فراهم نمودن مخابرات خدمات کارآمد از عهده ی شرکت های غیرسودده یا ورشکسته خارج است. چنین شرکت هایی تنها می توانند خدمات ناکارآ و غیر پیشرو ارائه دهند.  
[تئودور ام. ویل، گزارش سالانه ی ای. تی. اند تی 1914]

ت. ما مغالطاتی این بخش را به سه مقوله تقسیم بندی کرده ایم: آنهایی که مشتمل بر تفکر ذهنیت گرا هستند، آنهایی که از استانداردهای باورپذیری سوءاستفاده می کنند، و آنهایی که محتوی خطاهایی در ساختار منطقی اند. الف) آیا این طبقه بندی دودو مانع است؟ ب) آیا می توانید شیوه ی دیگری برای طبقه بندی دیگری از همین مغالطات بیابید؟ (می توانید از بیش تر یا کمتر از سه نوع استفاده کنید.)

ث. دیاگرام هر یک از برهان های زیر را رسم کنید، و اعتبار آن را ارزیابی کنید. و اگر فکر می کنید مرتکب مغالطه شده اند، آن مغالطه را مشخص کنید.

1. " هیئت دولت از سوئی متهم شده که در اقدامات حمایتی افراط کرده ، و از سوی دیگر به آن انتقاد می شود که اقدامات حمایتی اش به قدر کافی نبوده است. امید ما این است که - چنان که انتقادات [از هر دو سو] نشان می دهند-- رویه ای را اتخاذ کرده ایم که به رفع تبعیض هایی می انجامد که سالیان سال ماندگار بوده اند. [سخنگوی دولت کارتر، نقل از نیویورک تایمز، 3 اکتبر، 1977]
2. "اگر وظیفه ی نقاش این بود که هر چه را که مردم می بینند برایشان نسخه برداری کند، ناقد تنها می توانست یک داوری واحد انجام دهد: اینکه آیا آن نسخه صحیح است یا غلط... هر کسی که نقد یک ناقد معتبر را می خواند... تنها می توانست بیاندیشد که گزینش عقیم ناقد میان آری یا نه، تنها چیزی است که از ذهن می تراود." یاکوب برونوفسکی، علم و ارزش های انسانی
3. "استدلال دون بی. کینس به نفع اینکه هر آمریکایی یک سلاح گرم داشته باشد [ " علیه خلع سلاح مدنی"، مندرج در شماره ی قبل مجله امراتقاعد نکرده است. نکته ای که در بحث او ناگفته مانده این است که فروش اسلحه ی گرم یک تجارت بزرگ است. کسانی که مخالف فروش سلاح هستند با گروه های فشار قدرتمندی در ایالت و دولت فدرال دست و پنجه نرم کنند، که با منابع سرشارشان برای حفظ سود ولی نعمتان خود، یعنی تولیدکنندگان سلاح، مبارزه می کنند. [نامه به سردبیر، مجله ی هارپرز، نوامبر 1987]
4. بعضی مواد شیمیایی باعث بروز سرطان در انسان ها و بعضی موجب ایجاد سرطان در حیوانات می شوند. همه ی موادی که سرطان زایی شان درمورد انسان ثابت شده است، برای حیوانات آزمایشگاهی نیز سرطان زا هستند. بنابراین، اگر شخص کمتر در معرض موادی قرار گیرد که ثابت شده، یا مظنون به سرطان زایی در انسان یا حیوانات هستند، خطر ابتلا به سرطان در او کاهش می یابد. [ج.ای. هاف، نامه به سردبیر، بارونز، 7 می، 1984]
5. "به این ترتیب شرکت براندیف در مسیر توسعه ی فعالیت های به مسیر خواه-ناخواه، هرچه پیش آید خوش آید، به-هر- قیمتی افتاد. در 30 سال اول این شرکت 288 میلیون دلار سود برده بود. در سه سال پس از آن، شرکت 451 میلیون دلار قرض کرد تا مخارج توسعه اش را تأمین کند. [جان دوثری، "چه کسی حساب براندیف را ترکاند؟" ریزن، می 1985]
6. "به نظر من، این واقعیت که اکثر ایالت ها، مطابق احساسات اکثریت ساکنان شان، برای دست کم یک قرن محدودیت هایی برای سقط جنین وضع کرده اند، نشانه ایست قوی بر اینکه که، به اصطلاح حق سقط جنین چندان در سنت ها و وجدان مردم ما ریشه دار نیست که بنیادی قلمداد شود." [رو وی. وید، ج. رنکوئیست، معاندت]
7. " ویلیام باتلر، مشاور ارشد بنیاد دفاع از محیط زیست، که در خلال های سال های 1966 و 1972 پیشرو مخالفت با کاربرد د.د.ت بود، امروزه نیز برهان اش را تکرار می کند، هنگامی که در ماه اوریل با او تماس گرفتم به من گفت: " شما نمی توانید خلاف اش را ثابت کنید. شما نمی توانید بگویید چیزی وجود ندارد زیرا همیشه احتمال این هست که وجود داشته باشد، اما کسی آن را نبیند. بنابراین، نمی توانید بگویید که چیزی علت سرطان نیست زیرا همیشه احتمال این هست که آن چیز سرطان زا

باشد، اما هنوز سرطان زایی اش معلوم نشده باشد... " [ویلیام توکر، "موش ها و آدم ها"، مجله ی  
هارپرز، آگوست 1978]